

دو اطاق وحشت و آزمایشی در لژ فراماسونی

THE LEBANESE GRAND LOGE
FOR THE ARAB COUNTRIES

A. L. G. D. G. A. D. L. U.

Fed. No. 22 Or. Beirut
Name of Brother L. Ghosetta

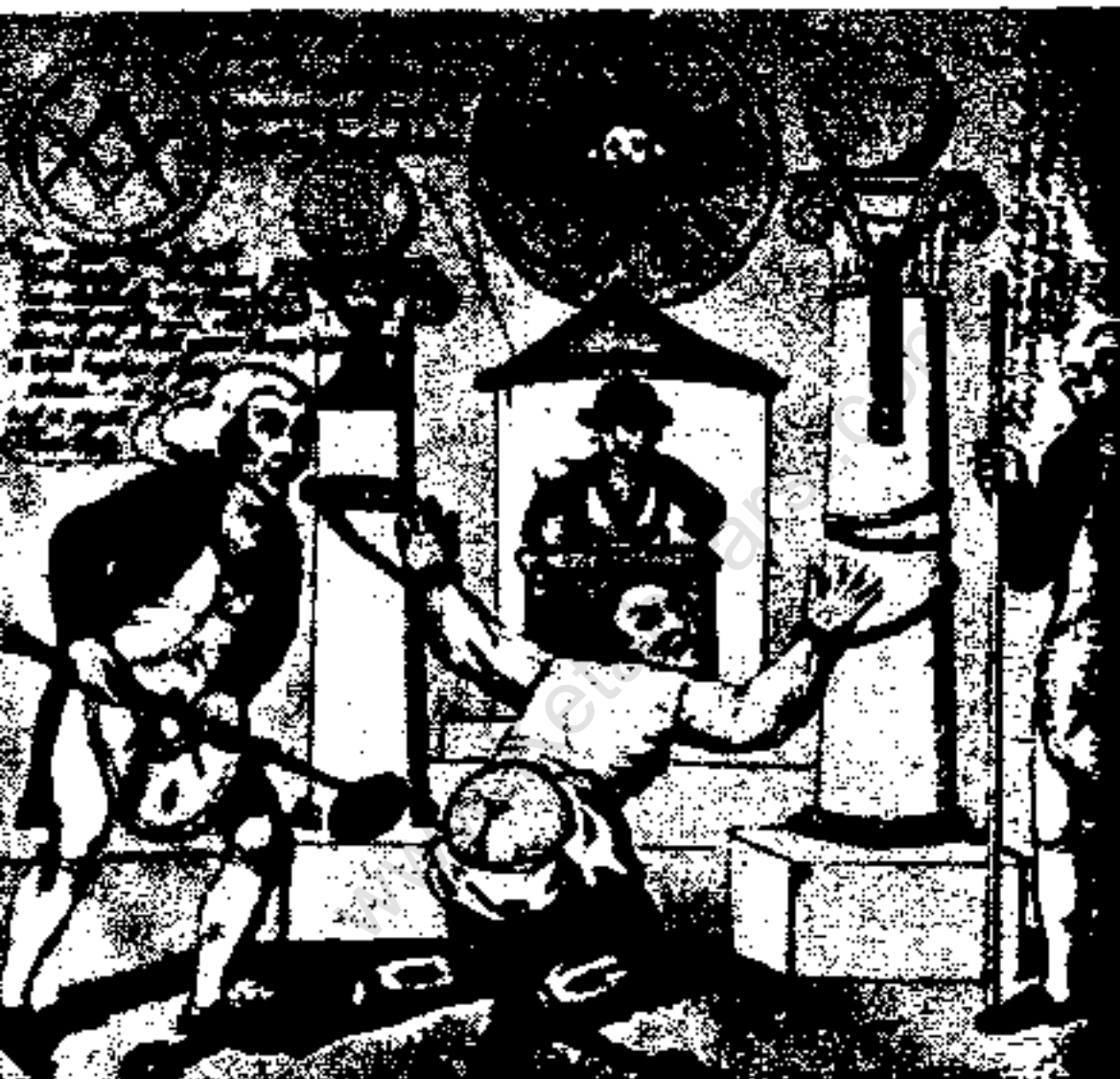
Surname GHISLETTA
Name and Surname of Father ATTILIO
Date of birth JUNE 15, 1929
Address BEIRUT, LEBANON
Profession JOURNALIST
Married or Single
Children



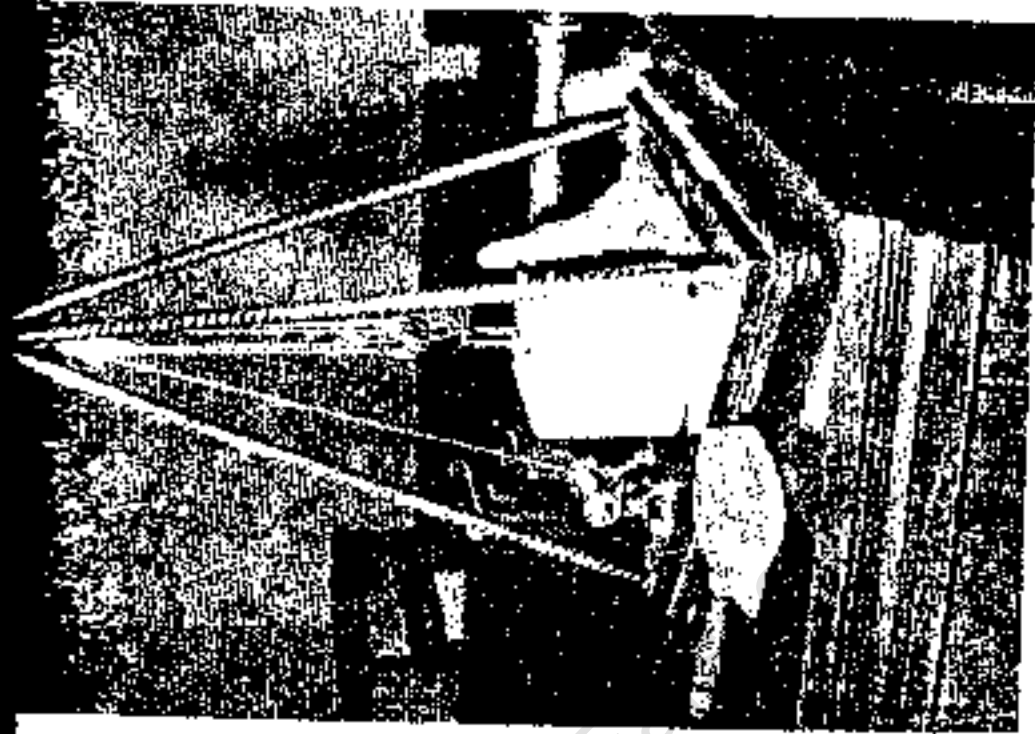
تمذنامه فراماسوئری صادره از لبنان برای روزنامه نگاری سه بایران آمده بود



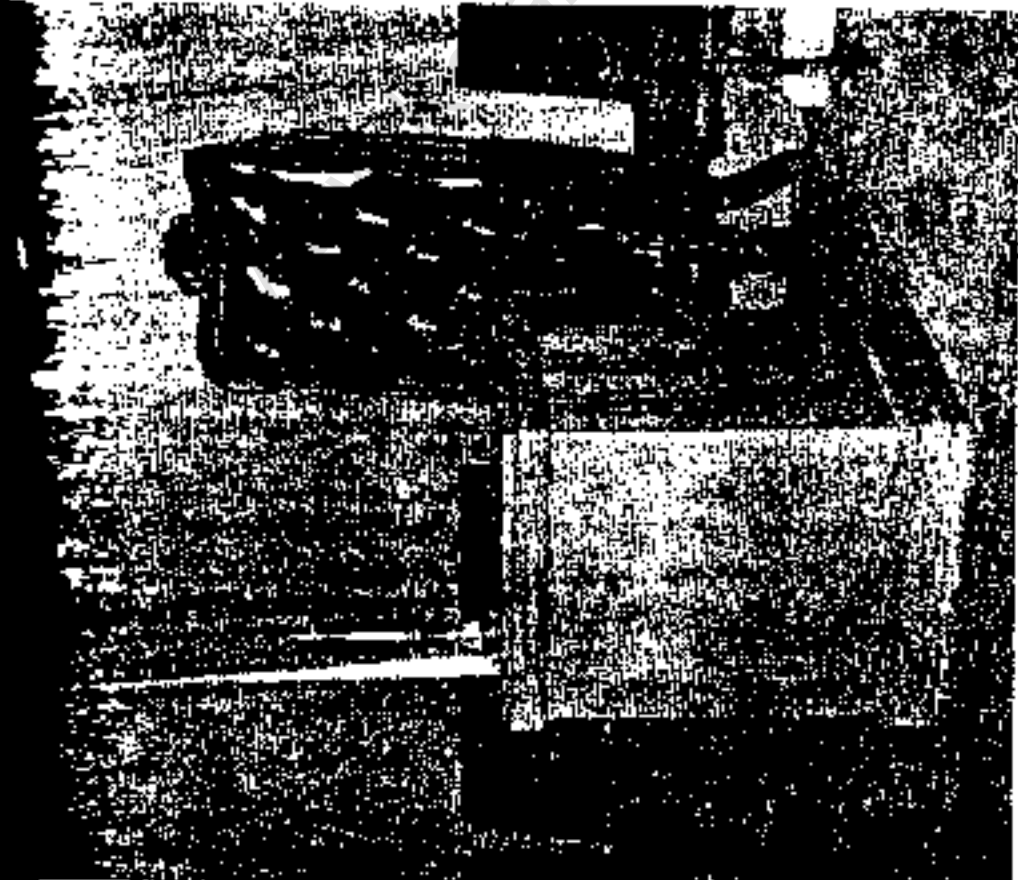
دو پیش‌بند و حمایل مخصوص فراماسوئرها با کله مرده، عدال و علائم ماسونیک



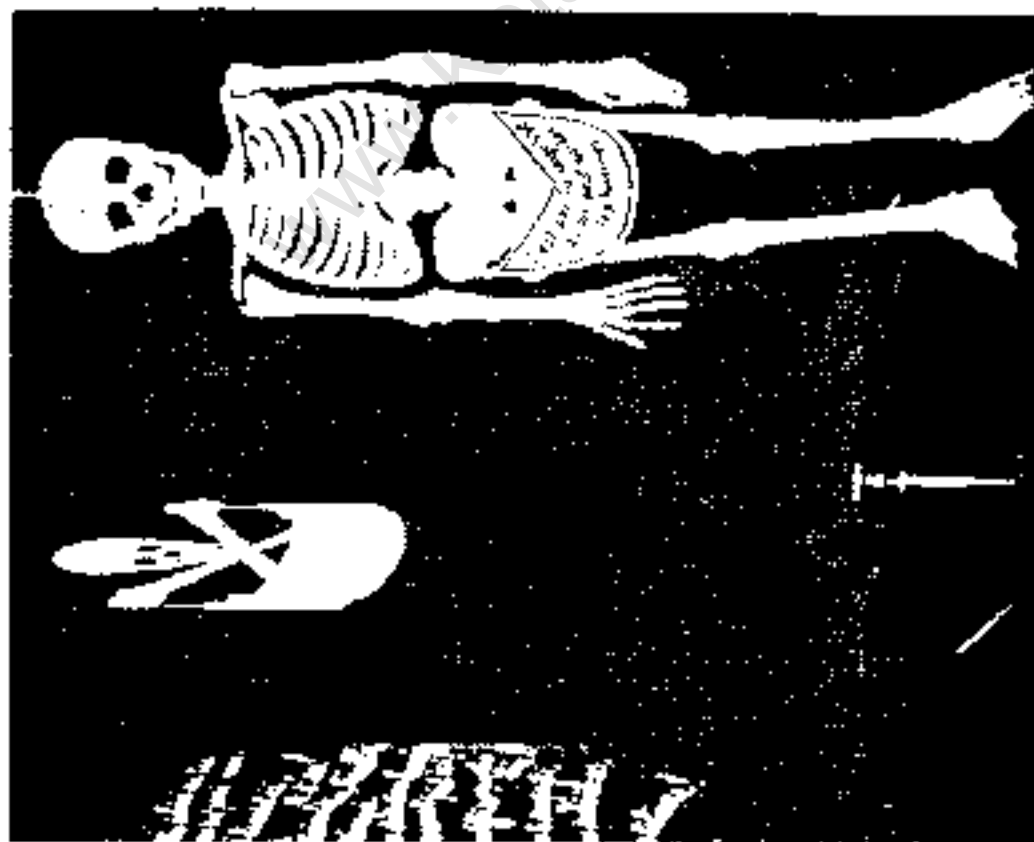
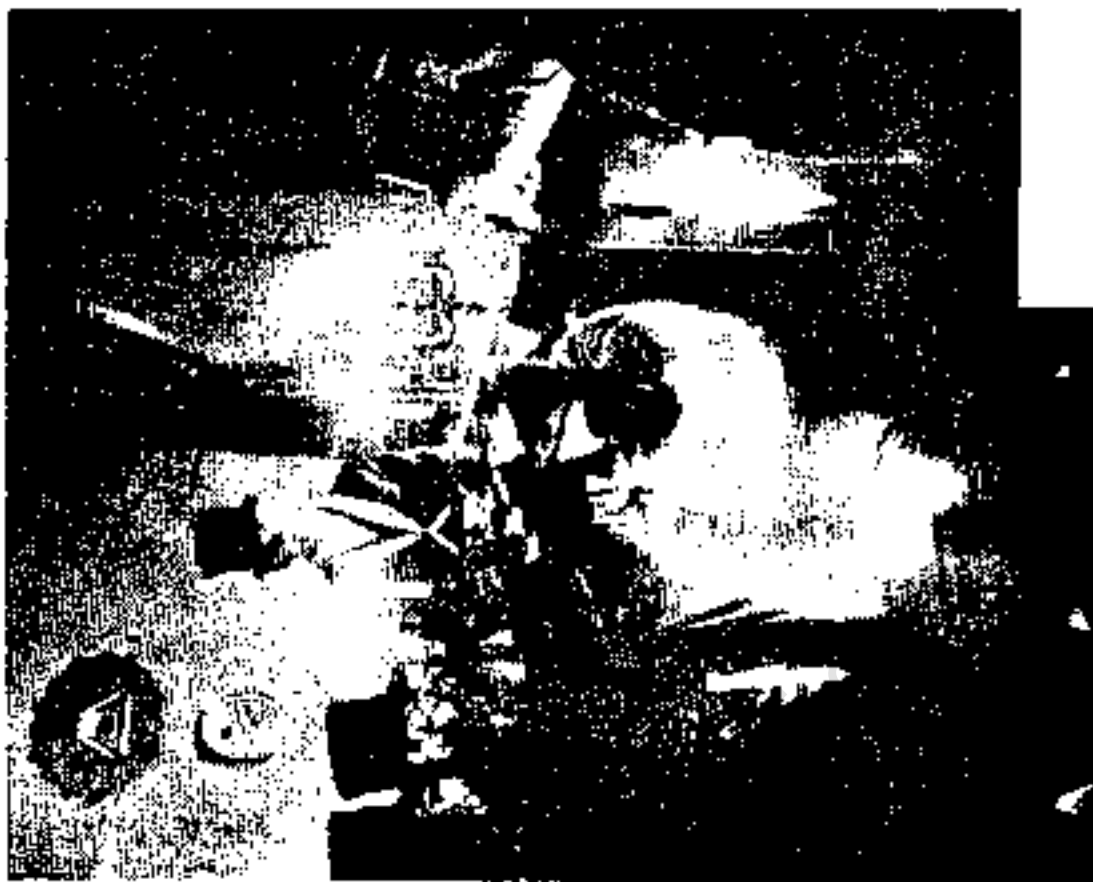
تشریفات قبول يك عضو در سالهای اولیه
 به عقیده مخالفان ماسونها شرایط قبول عضویت در سیاهچال‌های
 آنها، متضمن تحمل مشقات و گذراندن امتحانات عدیده بوده است .



در معبد‌های لژ فراماسون آلات و ادوات
معماری نمودار سنن باستانی بناهاست



جایگاه مخصوص استادها در معبد فراماسونها
صندلی استاد چشم‌خدا مثلث و ستاره در خنجران دیده میشود



فصل هفتم

معبد سلیمان و معابد فراماسونری

نویسندگان فراماسون در نوشته‌های خود سعی دارند، پیدایش فرقه خود را به دوران سلطنت سلیمان و ساختمان معبد سلیمان و افسانه «حیرام» نسبت دهند. فراماسونری کنونی افسانه‌های سلیمانی را مبداء پیدایش فرقه بنّایان دانسته و با افتخار از آن یاد میکند.

افسانه‌های قدیمی می‌گوید: هنگامیکه سلیمان نبی معبد خود را بنا می‌کرد حیرام شهریار «تیر» صنعتگر مس کار و بنّای برجسته‌ای بنام «حیرام»، را به بیت المقدس فرستاد. حیرام فرزند زن بیوه‌ای از قبیله «تتالی» بود که سرور بنّایان آن زمان بود. بنام «حیرام ایف» شهرت داشت. حیرام بنّایان را که در ساختمان معبد کار می‌کردند به گروه تقسیم کرد.

۱- تمرین کنندگان و یا عملجات ساختمان

۲- بنّایان ساختمانی

۳- استادان بنّائی

دسته دوم بر اثر دانستن رموز و اسرار بنّائی از دسته اول جدا میشد و اجرت زیادتری میگرفت. در دسته سوم فقط سه استاد بنّائی بودند که همه رموز و اسرار ساختمان معبد

ناتند. این سه استاد و یا باصطلاح ماسون‌ها «بنایان دانا» عبارت بودند از :
 یغز نبی - حیرام شهریار «تیر» که با فرستادن چوب، سنگهای قیمتی و عملجات ساختمانی
 تخی معبد به سلیمان کمک میکرد و «حیرام اییغ» که سازنده اصلی معبد بود.

همین داستان قدیمی میگوید : قبل از اینکه بنای معبد تمام شود ، پانزده تن
 عشاران و استادان با هم متحد شده علیه «حیرام» توطئه کردند و میخواستند اسرار
 تهن و معبد سلیمان را با شکنجه دادن «حیرام» از او بدست آورند و خود جانشین
 شوند . این ۱۵ نفر که با یکدیگر هم قسم شده بودند قبل از انجام توطئه و ربودن
 اییغ با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و ۱۲ نفر از آنها حاضر نشدند در قتل حیرام
 شرکت کنند لیکن سه عشار دیگر با اجرای نقشه تنظیمی «حیرام» را بدام انداختند و او
 خود بخارج شهر بردند ولی با همه تلاش و کوششی که کردند نتوانستند «اسرار مگوه»
 حیرام بیرون بکشند و از نقشه‌های معبد مطلع شوند . بناچار او را با سه ضربه
 «وهریک» یک ضربت برفرق اوزدند و سپس نعش او را بخارج از بیت المقدس برده
 «مریاج» دفن کردند . همینکه سلیمان از فقدان و غیبت طولانی «حیرام» مطلع
 پانزده تن از معماران و بنایان معبد را مأمور جستجوی وی در اطراف بیت المقدس
 بجا نفر از آنها بکوه «مریاج» رفتند و محلی را که بنظر میرسید خاک آن زیور و روشده
 سخت کردند و با کندن زمین نعش «حیرام» را پیدا نمودند نهالی در آن نشانده ،
 وگشتند و داستان را بسلیمان گزارش دادند . سلیمان با آنها دستور داد بار دیگر
 «مریاج» بروند و نعش را دفن کنند و بشهر بازگردند^۱ .

ساختمان معبد سلیمان که فراماسونها آنرا مبنای پیدایش فرقه
 بنایان آزاد میداند ، پس از ازدواج سلیمان نبی با دختر فرعون
 پادشاه مصر آغاز شد . در کتاب مقدس^۲ شرح مفصل و مبسوطی
 درباره ساختن «خانه خدا» و «خانه سلیمان» ذکر شده . ساختمان

ساختن معبد
 سلیمان

سلیمان که هفت سال طول کشید ، در سال ۴۸۰ از خروج بنی اسرائیل از سرزمین

^۱ کتاب اول پادشاهان ، باب اول تا هشتم ترجمه کتاب مقدس به فارسی .
^۲ معبد سلیمان (هیكل سلیمان نیز میگویند) .

مصر در ماه ذریع که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر قوم بنی اسرائیل بود آغاز شد. معبدی که سلیمان آنرا ساخت ارتفاعش سی ذراع، عرضش بیست و طولش شصت ذراع بود. هنگامیکه معبد سلیمان ساخته میشد در ساختمان آن چکش، تبر و هیچ آلت آهنی بکار نرفت. برای خانه پنجره‌های مشبک ساخته شد، بر دیوار خانه بهر طرفش طبقه بنا گردید، یعنی بهر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و بهر طرفش ساخت. طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که بهر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود و چون خانه بنا میشد از سنگ‌پائیکه در معدن مهیا شده بود بنا شد مدخل غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و طبقه وسطی باز میشد و واردین طبقه وسطی تا طبقه سوم از پل‌های پیچ‌پیچ بالا میرفتند؛... و از خانه را بنا کرده آنرا با تمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید و بر تمامی حاشیه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود.

ساختمان داخلی و تزئیناتی که در داخل معبد سلیمان بکار رفت تا صد سال بعد جالب و حیرت‌آور بود هم‌اکنون فراموشیها بعضی از قسمتهای داخلی معابد خود را در روی تزئینات و اشکال معبد سلیمان می‌سازند. در کتاب مقدس درباره ساختمان داخلی تزئیناتی که در معبد شد چنین نوشته شده است:

... پس سلیمان خانه‌ها را بنا نمود آنرا با تمام رسانید و اندرون دیوارهای خانه را بتخته‌های سرو آزاد بنا کرد یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را بتخته‌های صنوبر فرش کرد. و از پشت خانه بیست ذراع تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سردیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون بجهت محراب یعنی بجهت قدس الاقداس بنا نمود و خانه یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع عرض و در اندرون خانه چوب سرو آزاد مثبت بشکل گدوها و بسته‌های گل بود چنانکه معمور سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد و در اندرون خانه محراب را ساخت تا نابوت خداوند در آن بگذارد. و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع

پیش بست ذراع بود و آنرا بزر خالص پوشانید و مذبحرا با چوب سرو آزاد

پس سلیمان داخل خانه را بزر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا
و آنرا بطلا پوشانید و تمامی خانه را بطلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی
پیش روی محراب بود بطلا پوشانید و در محراب دو گروبی از چوب
ساخت که قدر یک از آنها ده ذراع بود . و گروبی دوم ده ذراع بود که هر دو
یک اندازه و یک شکل بود بلندی گروبی اول ده ذراع بود و همچنین گروبی
دو گروبیانرا در اندرون خانه گذاشت و بالهای گروبیان پهن شد بطوریکه بال یک
دیوار میرسد و بال گروبی دیگر بدیوار دیگر میرسد و در میان خانه بالهای آنها
یکدیگر بر می خورد و گروبیانرا بطلا پوشانید و بر تمامی دیوارهای خانه به طرف نقشهای
شد گروبیان و درختان خرما و بسته های گل در اندرون و بیرون کند و زمین خانه
اندرون و بیرون بطلا پوشانید و بجهت در محراب دولنگه از چوب زیتون و آستانه
سنگی آن را با اندازه پنج یک دیوار ساخت . پس آن دولنگه از چوب زیتون بود و
نقشهای گروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و بطلا پوشانید و گروبیان و
خرما را از طلا پوشانید و همچنین بجهت در هیكل با هوهای چوب زیتون با اندازه
دیوار ساخت و دولنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته سنگ اول تا میشد
سنگ دوم تا میشد و بر آنها گروبیان و درختان خرما و بسته های گل کند و آنها را
یکه موافق نقشها ساخته بود پوشانید و صحن اندرون را از صف سنگهای تراشیده
تیرهای سرو آزاد بنا نمود و بنیاد خانه خداوند در ماه (زیو) از سال چهارم
در سال یازدهم در ماه بول که ماه هشتم باشد خانه با تمامی متعلقانش بر وفق
تعمینش تمام شد پس آنرا در هفت سال بنا نمود...

قرآنیها در هر کتاب ، رساله و گفتاری سعی دارند افسانه «معبد سلیمان» را
ببخود و پیدایش فراماسونری را وابسته بدان بدانند .

گرچه افکار فراماسونری نوین بر پایه و اساس «اشرفیونالیسم» بنا نهاده شده ،

واتر ناسیونالیسم دشمن «ناسیونالیسم» و سنت و ترادیسین است. با اینحال ماسنبا چون از ارزش ترادیسین و سنتها در جامعه بخوبی اطلاع دارند، لذا ساختن معبد سلیمان و افسانه‌های یهودی و کلیمی را پایه و اساس تئوری و اندیشه‌های مسلک خود قرار داده‌اند. بطوریکه بعداً گفته خواهد شد لژهای عادی

داخل معابد ماسنی فراماسونری کتونی از روی معابد مهری (مانوی) ساخته شده است. بعضی از معابد ماسونها يك تالار بزرگ مربع متصوفاست که دیوارهایش را با پارچه قرمز پوشانیده‌اند در چهار سمت آن اسامی جهات اربعه نوشته شده و در ورودی تالار در سمت مغرب عمارت است که رو بمشرق باز میشود.

قسمت مشرق معبد را بشکل نیم‌دایره بنا می‌کنند که از این حیث هم شبیه کیسه و هم شبیه معابد مهریست. از این جهت مدخل «لژ» را در امتداد مغرب بوجود می‌آورند و مسند «معمار بزرگ» را در مشرق قرار میدهند. فراماسونها می‌گویند طالبین حقیقت و ماسنبا از مغرب وارد میشوند و بسوی مشرق یعنی منبع نور میروند و بدین ترتیب نور حقیقت با آن میتابد. چون مدخل لژ بسوی مغرب است و مسند «معمار بزرگ» در مشرق ناگزیر ضلع راست عمارت بطرف جنوب قرار میگیرد و ضلع چپ آن بسوی شمال.

در دو طرف در ورودی، دو ستون برتر مجوف گذارده شده که روی ستون راست حرف اول نام خداوند بزبان لاتین (G) و روی ستون چپ حرف (B) نوشته شده است. روی هر يك از سرستونها سه عدد اناز نیم باز برجسته ساخته شده که جلو ستون راست قرار گرفته، پشت یک‌دیگر مثلث جایگاه مبصر اول است و در جلو ستون سمت چپ مثلث دیگری است که مبصر دوم آنجا می‌نشیند.

فراماسونها هیچگاه طول و عرض معابد و لژهای خود را نمی‌گویند؛ این می‌گویند طول معابد ما از مغرب تا مشرق و عرض آن از جنوب تا شمال است.

۱- مصریها اهرام مصر را مظهری از تمام جهان میدانستند. مصریهای باستانی تصور می‌نمودند، هر چه در جهان است در اهرام جاداده‌اند. فراماسونها هم برای اینکه اعضا خود را سرگرم کنند لژهای خود را مظهر جهان بی‌پایان میدانند و برای آن قائل به نوشتن و عرض محدود نیستند؛ و می‌گویند که مابعد ما محدود است.

سقف لژ فراماسونری آسمان را نشان میدهد . در این آسمان مصنوعی موضع
 کعبه و اشکال آنها را روی سقف تعیین و ترسیم شده و در مشرق لژ و مسند معمار
 کعبه چند ستاره بشکل مثلث و مثل یک کفه ترازو یاد و بازوی ترازو وجود دارد .
 همه تمام ستارگانی که در سقف لژها ترسیم گردیده‌اند علائم فراماسونها را در
 آن تشکیل میدهد . در دیماه هر سال هر شب این ستارگان در مشرق طلوع میکنند
 و اینست که تمام آسمان را پیمودند ، هنگام باعداد در مغرب بر اثر دیدن روز
 و شبگردند در وسط لژ فراماسونری یک تابلو ترسیم شده که در آن منظره تعلیم
 لژ بنائی را از طرف معماران ترسیم کرده‌اند .

در تابلو مزبور که بنام « پرده لژ » معروف است ، محل جلوس رئیس که آنرا
 « و ترابل » می‌نامند در طرفین دو ستون معروف (B و G) رسم شده . در بالای دو ستون
 یک کعبه کشیده شده است که دو شاخه آن رویه بالاست و روی آنها یک گویای معلق
 وجود در سمت چپ ستون (B) یک تخته سنگ تراشیده است و در سمت راست
 (G) یک مکعب که بر روی آن یک ستون تراشیده نصب گردیده است . بالای
 آن (G) یک طراز بنائی و بالای سر ستون (B) یک شاقول دیده میشود . زیر
 سنگ تراشیده یک قلم سنگ تراشی بایک چکش و بالای مکعب یک پنجره مشبک
 وجود دارد ، در وسط قسمت بالای این پرده یک خورشید تمام کشیده شده که در
 آن صورت یک آدم و در سمت چپ آن در میان ابرها یک هلال ماه و چند
 ستاره است بالای تخته سنگ تراشیده یک صفحه سفید و بالای مکعب یک پنجره
 وجود تمام اینها را یک طناب احاطه کرده که هفت مرتبه و در هر مرتبه ای دو گره
 زده شده است ، اضافاتی که بعد از چهارده گره از طناب باقی میماند بصورت زتار
 است .

این نشانه‌ها و علامات حاکی از درجات کل لژ است . پرده رنگین مزبور نزد
 آنها بسیار مقدس میباشد و آنها احتیاط زیادی میکنند تا پای کسی روی آن
 نیفتد .

در قدیم که هزینه زندگی مثل امروز گران نبود تا بلوی مزبور بدست نداشتن بزرگ در وسط معبد «لژ» ترسیم می شد و چون از روی آن عبور میکردند و تا بلو میگردید ، هر چند ماه یک مرتبه ، آنرا تجدید می نمودند .

ولی امروز ، هزینه ترسیم تا بلوی مزبور زیاد است و بهمین جهت تا بلو را در وسط مشمع ترسیم می کنند و فقط موقعی که جلسه فراماسونری دائر است ، آن تا بلو را وسط معبد میکشند و بعد از خاتمه جلسه مشمع را لوله می کنند و بانبار می برند که دیرتر ازین برود . اطراف تا بلو که در وسط معبد گسترده می شود ، موزائیک های سفید و سیاه وجود دارد و کف معبد را شبیه یک صفحه شطرنج بزرگ می کنند .

در ایران فقط دو معبد فراماسونری با کلیه تشریفات فوق الذکر وجود دارد . اولین معبد را لژ هولوی شماره ۴۹ وابسته به گرانند فاسیونال دو فرانس ساخته است . ساختمان این لژ که در خیابان بوعلی سینا کاشی شماره ۴۱۰ چند متر بالاتر از سطح زاله جای دارد در سال ۱۳۳۳ شمسی آغاز و پس از یکسال خاتمه یافته است .

ساختمان دومین معبد و معبد فراماسونری در سال ۱۳۳۹ ش (۱۹۶۰ م) خاتمه یافته متعلق به لژ تهران شماره ۱۵۴۱ وابسته به گرانند لژ اسکاتلند است^۱ . بطوریکه میشال وانسن^۲ در کتاب سال ۱۹۵۹ گرانند لژ اسکاتلند می نویسد لژ مزبور در خانه شخصی یکی از فراماسونها ساخته شده است .

لژ روشنائی ایران وابسته به گرانند لژ اسکاتلند شماره ۱۱۹۱ که در ۱۹۱۹ در ایران تشکیل شده ، چون در تمام مدت گذشته در داخل کلیسای انجیلی تهران و در خیابان قوام السلطنه کار می کرده برده ها و نقوش و درجه های آن فقط در موقع تشکیل و یا بقول ماسنها «عمل»^۳ آویزان و نصب و پس از آن برداشته میشود .

مأمور این کار در سالهای اخیر دورا بچی و کریسته ورفری بوده اند که بعداً نسخ

۱- تفصیل لژ تهران که در محلی بنام باشگاه رازی است بعداً خواهد آمد .

۲- D. Macneil watson

۳- فراماسونها به همه کارهای لژ چه در جلسات رسمی و چه در موقع جشنها و اعتدال

و آنها صحبت خواهد شد .

این دو نفر در روز سه شنبه آخر ماه های مسیحی که لژ روشنائی ایران کار میکنند تشکیل جلسات ، الواح ، پرده مخصوص و دریاچه ها را از یکی از اطاق های کلیسا می آورند و در داخل کلیسا نصب میکنند و بعد از تعطیل لژ آنها را بر میدارند . بعد معروف مزبور که در داخل لژ اهمیت فراوان دارد ، طنابی که دور تادور تالار داخل است واجد اهمیت زیادی است .

در داخل معبد دور تادور تالاریك طناب طولانی گره دار کشیده اند ، طناب مزبور باین است که اعضای فراماسونری (که گره ها نشانه آنها) هستند بوسیله يك نشستن ، یعنی (طناب محکم) بهم پیوسته میشوند .

مقابل در ورودی در انتهای تالاریك سکوئی سنگی ساخته اند که سه پله می خورد و دور آن تریه کشیده اند . اسم این محل « شرق » و مخصوص نشستن رئیس لژ است . روی سنگی يك سکوئی دیگر از چوب ساخته اند که چهار پله دارد و جای « و نرابل » ، سکوی چوبی (محراب) میگویند و صندلی استاد اعظم « و نرابل » بالای تخت قرار دارد و يك چتر ابریشمی قرمز ، روی آن نصب شده که چند ستاره نقره در آن می خورد و دور برده ، ریشه های طلائی دارد ، در بالای چتر ، « مثلث مقدس » نقش گرفته است بوسیله برق روشن میشود و در وسط آن چند حرف عبری و یهودی نوشته است . در سمت چپ چتر ابریشمی قرمز آفتاب نمودار است و در سمت راست آن هلال دیده میشود در پشت هر يك از این لوازم يك چراغ نصب شده که روشنائی مخصوص چتر را تشکیل میدهد ، مجموع این روشنائی ها را فتح و فیروزی مینامند .

محل جلوس و نرابل از محل قرمز با ریشه های طلائی است که روی آن يك گویا با نقش يك برگار و يك کناره آهنی که بشکل مارپیچ است قرار دارد . به علاوه اسامی همه لژ در همین محل گذارده میشود .

محل افراشتن پرچم لژ در سمت راست مستند است و در روی سکوی راست ، یک « و نرابل » ، میز خطیب و در سمت چپ میز منشی قرار دارد . باین تر از آن باز هم

روی سکوی سنگی بك ميز كوچك مثلث گذارده شده ، كه موسوم به «سوگندگاه» است و زیر دست خطیب ، خزانهدار لژ و زیر دست منشی ، مهماندار قرار میگیرند .

سه مشعل بزرگ در تالار روشن است ، دو مشعل در کنار دو نفر استاد ارجمند که سابق بفارسی «مبصر» ترجمه شده بود و مشعل سوم روی سکوی مجاور خطیب است . فراماسونها این مشعلها را ستارگان لژ مینامند . وطبیعی است که چون این سه مشعل روشنائی تالار بزرگ را تأمین نمیکند ، در دیوارها نیز چراغهای دیگری میوزد . در فاصله مابین سقف و سرستون برنز ، طنابیی را دوازده بار گره زده اند . ستون تالار گنبد بشکل آسمان پرستاره تزئین شده که از بالای چتر استاد سه شقه آن ، چند نیکه گوئی طلوع آفتاب بیرون میزند دیده میشود . در دو طرف تالار رسته های نیمکت ضلع شرقی و غربی گذارده شده است . فراماسونها بر دیف راست در ورودی «رسته جنوبی» میگویند و بر دیف مقابل «رسته شمالی» نام گذارده اند .

ماسونهای درجه یلثرا شاگرد مینامند و ماسونهای درجه دورا رفیق . این درجه طبقه باید در رسته شمالی بنشینند . رسته جنوبی جای استادان و ماسونهای درجه ساج است . در مشرق تالار دو طرف سکوی استاد ، نیمکت هایی بشکل نیم دایره وجود دارد که محل درجه داران بزرگ یا نمایندگان و دوستانی است که از لژهای دیگر بدین محضرین میآیند . جای برادر «وحشتناک» که مأمور و مدیر امتحانات است جلوی مهد نما و جای رئیس تشریفات در جلو خزانهدار است .

دو نفر از ممتازترین دیگر در سمت مغرب تالار پهلوی استادها می نشینند و آخر کار هندلژ در داخل در ورودی نشسته و همیشه در دست بك آلتی دارد ، در سرسرا روتی میزند دفترى گذارده شده و بك برادر (خدمتگذار) آنجا قدم میزند . همه ماسونها قبل ورود به تالار باید اسم خود را در آن دفتر بنویسند . اعضای لژ در صفحه چپ برادرین که برای ملاقات میآیند ، در سمت راست اسم لوئیس میکنند . اینك شرح جزئیات محبد ماسونی و نقشه آن که عیناً گراور شده :

۱- تخت معمار بزرگ (ونرابل)

۲- مقام مبصر اول

۳- مقام مبصر دوم

۴- مقام خطیب

۵- مقام منشی و دفتر دار

۶- مقام خزانه دار

۷- مقام مهماندار

۸- مقام رئیس تشریفات

۹- مقام برادر و حشمتانک یا ممتحن بزرگ

۱۰- مقام ممتحنین

۱۱- مقام برادرستار یا حافظ معبد

۱۲- محل نشستن اعضای که رتبه استادی دارند موسوم به ستون جنوبی

۱۳- محل نشستن شاگردان و رفقا موسوم به ستون شمالی

۱۴- محل نشستن برادرانی که رتبه‌های عالی دارند و یا از لژهای دیگر

شده‌اند.

محل سایر اشیاء و آلات درون لژ

A- چتر بالای تخت مقدس معمار بزرگ

B- چراغ مثلث

C- چراغ بشکل ماه

D- چراغ بشکل خورشید

E- تخت رئیس (ونرابل)

F- جای سوگند

G- میز دفتر دار

H- جای خطیب

I - محل هم‌انداز

J - مقام خزانه‌دار

K - محل پرده رنگین

L - مقام مبصر اول

M - مقام مبصر دوم

N - دفتر اسامی واردین

O - میزی که داوطلب ورود در لژ قبل از قبول شدن و نجات امتحان قرار گرفته
وصیت‌نامه خود را در آن مینویسد .

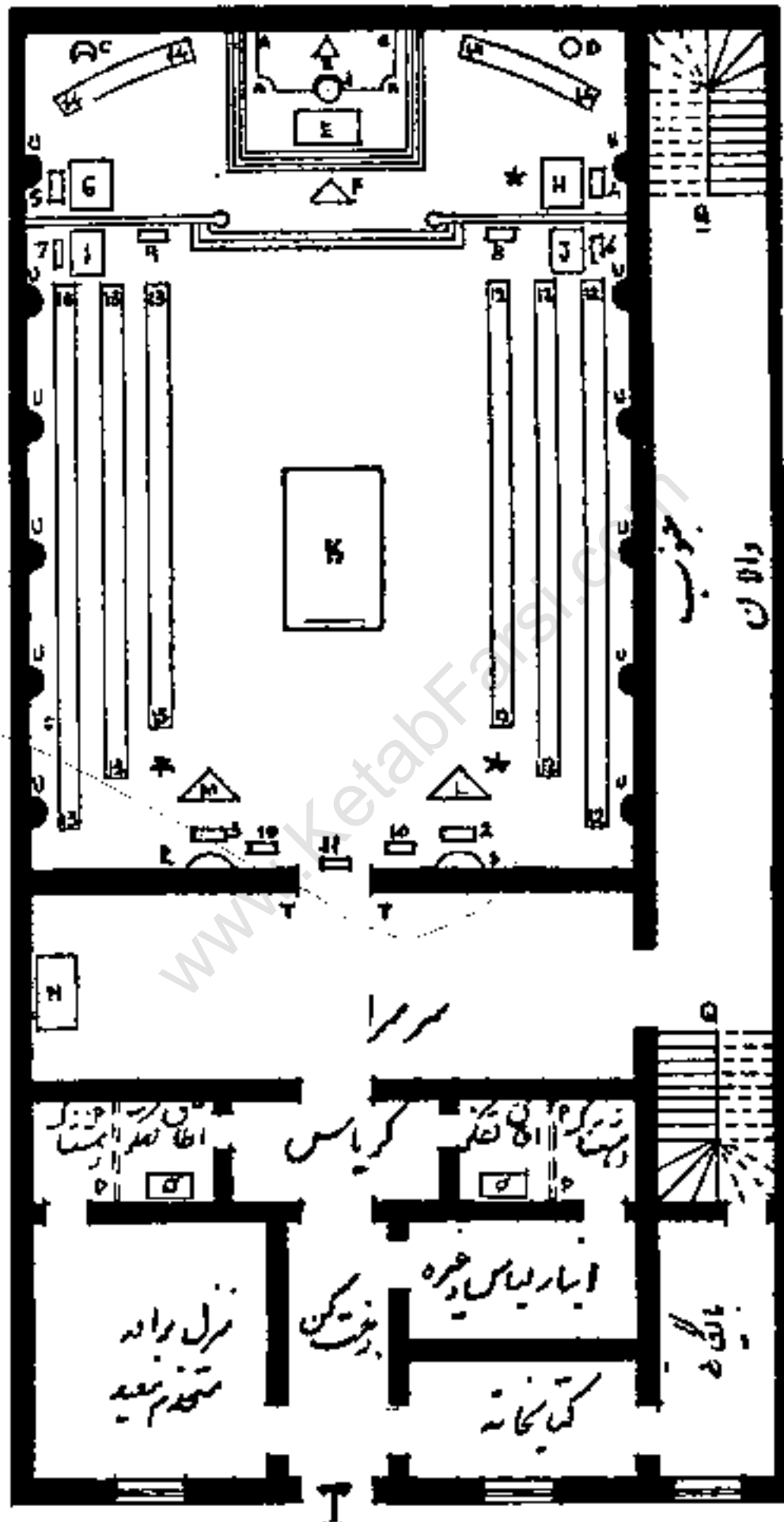
P - حائل متحرک که در موقع نمایش پرده وحشتناک جابجا میشود

Q - راه پله

R - فنون درخشان

S - در ورود عمیق

T - ستونهای شادی



فصل هشتم

مجامع سری در ایران و تقلید فراماسونری از آنها

تأسیس جمعیت‌های سری، بمنظور تعلیم و بسط علوم و فنون و فلسفه یا حفظ استخفا
ملل و پیش بردن افکار انقلابی و آماده کردن زمینه جهت تحولات اجتماعی از زوایای
کهن در میان ملل مختلف معمول بوده است.

دانیان و افراد تیزبین و خردمند از همان زمانها که آدمیان بیابانگردی و غارنشینی
را رها کرده و وارد زندگی شهری شده‌اند، با اهمیت این وسیله بسیار مؤثر در انجام مقاصد
بزرگ خویش پی برده‌اند.

مؤسسين اینگونه جمعيتها با اینکه همیشه سعی بسیار در پنهان داشتن هدف و
رموز کارهای خود نشان میدادند؛ مع الوصف اشارات و تصریحات بسیاری از آب و
زوایای تاریخ باقی مانده است که بعضی از آنها اکنون در کتابخانه‌های جهان نگهداری
میشود. صاحبان جمعیت‌های سری که نوشته‌هایشان کمتر در دسترس عامه قرار میگرفتند
پیروان خود را وادار میکردند که آنچه را پیشنهاد میکنند بخاطر بسپارند و جوابگو
شغاهی باشند.

در اینجا سخن از جمعیت‌های سری ایران از بند پیدایش تمدن در این کشور نیست
بلکه بذکر اعمال و افکار آندسته از جمعیت‌هایی که افکارشان از قرن هفدهم به بعد می
تقلید فراماسونها واقع شده است میپردازیم؛

مطالعه کتب خطی نفیسی که از ایران باقی مانده نشان میدهد که تشکیل جمعیت‌های

مهر ایران برای پیش بردن مفاسد علمی، اجتماعی، فلسفی و دینی و حتی حفظ استقلال و محور آثار و اعمال هجوم بیگانگان از زمانهای بسیار قدیم در ایران رایج بوده است. تاریخ نویسان یونان که در عصر هخامنشیان بایران مسافرت کرده اند، در کتب خود نوشته اند که «مغان» یا در حقیقت طبقه دانشمندان عصر معلومات خود را از دیگران تکه تکه میداشتند و جز بطبقه خود یاد نمیدادند. مطالعه در احوال مغان که بعد از سخن عالترین مقامات را داشته اند، این نکته را ثابت میکند که آنها در حقیقت بصیحت سری بوده اند. مغان اغراض و اسرار و معلومات خود را از دیگران حتی پنهان میکردند و جز بکسانی که مورد عنایت و اطمینان شان بودند بدیگران چیزی ندادند و اسرار خود نمی آموختند.

این روش در جهان آنروز منحصر بمغان نبود، بلکه کاهنان کلدان و آشور و پیشوایان هندوستان نیز بر همین منوال رفتار میکردند. متأسفانه در باره وجود جمعیتهای علمی از ورود اقوام آریائی بفلات ایران هیچگونه مطالعه عمیقی نشده و به همین جهت جمعیتهای سری آن زمان در ایران اطلاعی در دست نیست. اما در همین زمان هم خیلی پیش از آن، جمعیت های سری «اوزیس» و «ازیریس» که قبلاً از آنها یاد شد، در سرزمین مصر کار میکردند. این جمعیت در پیشرفت تمدن مصر نقش بزرگی داشته است. در تاریخها ذکر شده یونانیان قسمتی از مدنیت قدیم خود را از آن بزرگواران بیهوشی مصر اقتباس کرده اند. مورخین تصریح کرده اند که فیثاغورس نیز یونانی جمعیت سری خود را بر طبق روش و نظامات فرق اوزیس و ازیریس تأسیس کرد. فیثاغورس که خود سالها در مصر بوده و از زوره افراد این جمعیتها بشمار میآمده پس از آنرا سینه بینه یاد گرفته و از آن استغاده نموده است.

با اینکه از عصر اشکانی و ساسانی کتب و رسائل زیادی باقی نمانده تا از روی آنها آنچه چگونگی جمعیتهای سری آنروز در ایران اطلاعی بدست آورد، باز بجز آن نکات که در ایران آن عصر، بویژه در زمان فرمانروائی ساسانیان جمعیتهای سری در ایران وجود داشته اند.

قرائنی که میتواند این ادعا را به ثبوت برساند بشرح زیراست :

- ۱- سازمان مغان و اولیاء دیانت زردشت بر همان نهج پیش از حمله اسکندر مقدونی تأسیس و تقویت شده بود و این طبقه فہرأ بسیرہ گذشتہ جلسات سری داشته و لااقل علوم و معارف خود را مانند گذشتہ بطریق خاصی از سایر طبقات مکتوم میداشتند.
- ۲- ظهور و پیشرفت فہرپرستی در ایران کہ قہراً مستلزم وجود جمعیتہای سری بجهت پیشرفت دادن باین کیش بوده است .
- ۳- ظهور مانی و مزدک کہ در حقیقت ہر دو بر ضد وضع و عقاید زمان قیام گریہ بودند ، یقیناً پیشرفت آنها با استفادہ از تجربیات سازمانہای سری قبلی بوده است . اگر پیدایش عقاید اجتماعی جدید را در مقابل اجحاف و تعصب مغان در دین سری و مزدک قبول کنیم ، یک نکتہ را نمیتوان انکار کرد و آن وجود اجتماعات سری قبلی پیدایش این دو کیش بوده است .
- زیرا در آن زمان هیچکس جرأت ابراز عقیدہ و حتی گفتگو در بارہ معتقدان مخالف بخصوص دین زرتشت را نداشت . بنابراین نمیتوان قبول کرد کہ این دو آئین مدرن معتقد و ہستکی بجمعیتہای سری قبلی و بطور ناگہانی ظهور کرده باشند .
- ۴- ظهور مسیح و پیشرفت دین او تا حدود ایالات غربی ایران مصادف ہر زمان انجام گرفت . و چنانکہ ہمہ میدانند ، دین مسیح اصولاً از راه تشکیل جمعیتہای سری توسعہ یافت . رسوخ این دیانت در ایالات غربی ایران مخصوصاً ارمنستان و روم فعلی گرچہ با معتقدات ایرانیان آن زمان در بارہ آزادی عقاید توأم بود لیکن وجود سازمان سری کہ موجبات توسعہ آنرا فراهم کرد قابل انکار نیست .
- ۵- مہاجرت و پناہندہ شدن فلاسفہ و دانشمندان مقیم اسکندریہ بایران کہ عصر خسرو نوشیروان صورت گرفت نیز در بسط جمعیتہای سری مؤثر بوده است . مزبور نظامات تأسیس جمعیتہای سری یونان و مصر را ہمراہ خود بایران آوردند و بر آن بعدہا از روشہای سری آنان تقلید کردند .
- ۶- مہمتر از ہمہ اینہا ایجاد روابط گوناگون و تماس دائم و حتی جنگہائی

که بین ایران و روم واقع گردیده است. رسوخ افکار سیاسی و سری ایران بروم و یا بالعکس که با اسارت و پناهجرت بنایان رومی همراه بوده بدون شك در تشکیل مجامع مخفی مؤثر واقع گشته است. انجمنهای سری که در این دوران در ایران بوجود آمده، بیشتر بوسیله صاحبان علوم و فنون بود که بنوبه خود از طبقات ممتاز بشمار میرفتند، در روم قدیم جمعیت بنایان رومی که معابد با شکوه آن سرزمین، یادگار فعالیت و هنر آنان است، مجامع سری منفصلی داشتند و سازمانهای «عاسنی» یا «بنائی حرفه‌ای» اروپا بعداً از آنها تقلید کردند.

لشکریان رومی بهر کجا که میرفتند، گروهی از جماعت بنایان را به همراه میبردند. اینجده که در حقیقت کاررسته مهندسی را در ارتش‌های امروزی انجام میدادند، در جریان جنگهای روم و ایران که چند صدسال طول کشید با ایران آمدند و بسیاری از آنان که جزو اسرای ارتشی بودند، اسرار و رموز سازمانهای خود را پرخشی از ایرانیان یاد دادند. آثاری که از این دوران باقی مانده و بیشتر این فرض را تأیید میکنند، قرآینی است که در ساختمان‌های ساسانی دیده میشود. ساختمانهای خوزستان، ایالات غربی و بخصوص پل دزفول که در دوران با عظمت ساسانیان ساخته شده مؤید نفوذ معماری رومی در ایران است. به علاوه مورخین رومی و یونانی تصریح کرده‌اند که پل «شادروان» واقع در شوشتر را که در زمان شاهپور اول ساخته شده، بنایان رومی بعنوان غرامت جنگی تجدید بنا نمودند.

بنایان رومی در آترهان دسته متشکل و متحدی بشمار میرفتند که اسرار و رموز خود را حفظ میکردند و اغلب آنان مانند سایر هموطنان خود معتقد بوجود چند روح خدا نبودند. آنها خدای یگانه را پرستش میکردند و از او بنام «مهندس بزرگ جهان» یاد میکردند و او نماز میکردند.

هنگام پیدایش دین مسیح، بنایان رومی پیش از دیگران باین دین گرویدند. همچنین جهت مورد سختگیری و فشار امپراطوران قرار گرفته و مجبور به هاجرت بشمال

و مغرب شدند و عده‌ای از آنها نیز بمشرق زمین روی آوردند . شاید یکی از علل تغییر مسیحیت در ایالات غربی ایران و ظهور سازمانهای «عسانی» در این نقاط وجود هم‌جهت مهاجران بنائنی رومی باشد .

با این قرائن و امارات فراوان ، جای تردید نمی‌ماند که در ایران از دوران ساسانی جمعیت‌های سری‌گوناگون وجود داشته است . بنظر محققین جمعیت‌های سری که بعد از اسلام در ایران تشکیل شده بر اساس تشکیلاتی جمعیت‌های سری قبل از اسلام بوده است . بی‌شک که رنگ عقاید قبل از اسلام در آراء و عقاید جمعیت‌های سری پس از اسلام از قبیل شعوبیه و اسماعیلیه و خرم دینان در نهایت وضوح دیده میشود .

تشکیل جمعیت‌های سری در ایران و کشورهای باستانی مصر ، روم ، هند ، چین و یونان ، همه‌جا مقدمه تحولات عظیم فلسفی و اجتماعی و سیاسی در زندگی مردم این کشورها بوده است . این امر آنقدر مسلم است که میتوان گفت کمتر تحول بزرگی در صحنه‌های تاریخ رخ داده که مقدمات آن از مدت‌ها پیش بوسیله جماعات سری فراهم پی‌ریزی نشده باشد .

بهترین مثال از تاریخ قدیم برای اثبات این سخن ، یکی پیشرفت مسیحیت در جهان است ، دیگری آزاد شدن ایران از زیر سلطه خلفای عرب که زمینه تحول بزرگ نخستین را انجمن‌های سری مسیحیان آماده کردند و دومی را جمعیت‌های سری شعوبیه امثال آن فراهم ساختند .

مؤسسين جمعیت‌های سری بمنظور تحقق هدفها و مقاصد خود ، باران و خورش را بدقت انتخاب مینمودند . مخاطرات فراوانی که در راه جمعیت‌های سری وجود داشت سبب میشد که آزمایشهای سختی ، توأم با کیفیات غیرعادی از خواستاران و پیروان به جمعیتها بعمل آورند .

فدائیان و باران جمعیت‌های سری حتماً از میان مردمی انتخاب میشدند که شهبوات نبوده و ترسو آفریده نشده باشند . راه‌هایی که بشر بیابانگرد برای گریختن

ت احتمال می‌توانست ابتکار کند متناسب گویا با فکر او محدود بود. او خطرات
 فکری و آینده معینی را نمی‌توانست پیش بینی و حساب کند، تا برای فرار از آنها
 بچوننی پردازد. از این رو مظاهر ترس در بشر وحشی کم بود و ضمناً شجاعت و بی باکی
 وحش وجود داشت. شهوات و امیال بشر وحشی نیز متنوع و جورا جور نبود و از دایره
 دروغریزه آدمی نهاده شده تجاوز نمی‌کرد.

اما در مردم شهری و متمدن، مظاهر ترس خیلی بیشتر از مردم بیابانی است، و
 که شهریان بویژه درس خوانها برای رهائی از ترس ابتکار میکنند، آنقدر فراوان
 نیست که هیچ قابل قیاس با ابتکارات مردم بیابانی نیست.

تزویر، رباکاری، نملق، چاپلوسی، تفلون، دروغ، و فتنه انگیزی همگی
 از ترس و در واقع راههای فراری است که بشر متمدن برای رهائی از ترس و خطر
 میبرد. در بسیاری از مواقع این راهها علاوه بر اینکه جلو خطر را نمیگیرد، خود
 پیش آمدن خطرات جدیدی برای افراد، میشود.

جمعیت‌های سری که بعضی از آنها حتماً خواسته‌اند بنائی نو بر ویرانه‌های کهن برپا
 کنند، باین نکات توجه دقیق داشته‌اند. بیشتر این جمعیتها در همه طول تاریخ در
 عقب و برگزیدن اعضاء دقت فراوان بکار میبرده‌اند تا برای مقصود بزرگ
 مصالح خوب و محکم آماده سازند. از اینرو در هنگام برگزیدن افراد آزمایشهای
 پس بکار می‌بستند. در همه جمعیت‌های سری ایرانیان، واردین میبایستی دارای
 شجاعت، رازداری، خویشتن‌داری و جلوگیری از شهوات نفسانی بوده باشند.
 این جمعیتها برای اطمینان از وجود این صفات در داوطلب، او را بوسائل و طرق
 گوناگون آزمایش کردند و هر يك از آنان راههای متفاوتی برای اثبات صفتی خاص در
 پس داشتند.

حتوی که پس از آزمایش و تحقیق پذیرفته میشد، بهیچوجه او را فراهموش
 کردند و بحال خود رهایش نمیساختند، بلکه صفات مطلوب را در او با ریاضت‌های
 گوناگون پرورش میدادند و متناسب رشدی که آن صفات در نهاد وی میکرد و آگاهی‌هایی

که بتدریج فرامیگرفت او را بدرجات بالاتر ترقی میدادند و ویرا از رموز و اسرار بیشتری واقف میساختند .

کسانیکه با تاریخ اسلام آشنائی دارند ، نیک میدانند که پس از جمعیت‌های سری بعد سبزی شدن دوره خلفاء راشدین و استقرار حکومت در خاندان اموی ، علاقه برادری و مساوات که در پرتو تعالیم عالیه پیغمبر بزرگ اسلام محمد بن عبدالله (ص) رایج و استوار شده بود ، از هر گسست و جای خود را به خودخواهی و خودپسندی و تعصب نژادی اعراب داد . در عصر اسلام تنها پایه فضیلت آدمی برهیزکاری و نیکوکاری و نفرت از ستمگری و بدکاری بود . اما در دوران امویه زورگویی و ستمکاری و مال مردم ربودن مایه بزرگی شناخته شده و نردبان ترقی در هیئت حاکمه قرار گرفت . این تغییر روش سبب شد که مردان خردمند و روشن بین به جنبش درآیند و با اینگونه تباهیها و دستکامی که بدیها از آن ناشی میشد ، بمبارزه برخیزند . در کشورهای غیر عرب و تحت اشغال قوای اسلام که مردم آنها دانش و فرهنگ و تمدن بر اشغالگران برتری داشتند فکر مبارزه زودتر تفریح گرفت . اینگونه نغمه‌ها در ایران که وارث مدنیت درخشان عصر ساسانی بود زودتر در جاهای دیگر آغاز شد و جمعیت‌های سری بمنظور مبارزه با حکومت عرب و بیدار ساختن روح استقلال طلبی در مردم در برابر خودخواهیها و تعصباتی که میراث دوره جاهلیت و تعدیل جنبه‌های خشک و خشن آن‌دسته از عقاید متداوله که منشائی جز تعصبات خنثی نداشت بوجود آمد . این جماعات نخست از راه نشر عقاید فلسفی و علمی آغاز بکار کردند و برخی از این جمعیت‌های سری مانند اخوان الصفا و شعوبیه فقط به تبلیغ آراء و عقاید اجتماعی و اخلاقی مشغول شدند! و رسوخ در افکار را مفیدتر از جنبش‌های مسلحانه تشخیص دادند و برخی دیگر راه جنگ و ستیز در پیش گرفتند . گروه اول شعر میسرودند ، خطبه میخواندند ، سخنرانی و وعظ میکردند و در خلال آنها با استفاده از آیات قرآن کبریا احادیث نبوی ، بر ضد روش دستگاه حکومت اموی بخصوص تعصب نژادی آن که بزرگی جاهلیت داشت سخن میگفتند و تبلیغ میکردند .

قصاید «بشاربرد لُخارستانی» معاصر عبدالملک مروان که در کتابها باقی مانده از نمونه‌های برجسته اینگونه تبلیغات است.

استاد بزرگوار فردوسی طوسی نیز تحت تأثیر عقاید و افکار شعوبی و دارای مکتب فلسفی معتدله بود و کار او در تنظیم شاهنامه از کارهای بزرگی است که جهت پیشرفت مسلك خود انجام داده است. برخی از جمعیت‌های سری ایران در دوران اسلامی پس از پیشرفت در کار، بقیام مسلحانه دست زدند مانند جمعیت «واوندیه» ، پیران ابو مسلم خراسانی که موفق شدند «مروان» آخرین خلیفه اموی را مغلوب سازند و خلافت را از خاندان اموی منتزع کنند. لیکن با انتقال خلافت از امویان به عباسیان ، فعالیت جمعیت‌های سری خاموش نشد. هر چند در زمان حکومت این خاندان جامعه از جهت پذیرفتن عقاید فلسفی و علمی بسیار ملایم‌تر از پیش شده بود؛ زیرا هدف جمعیت‌های سری در واقع بر انداختن سلطه عرب از دوش مردم دیگر بود و این هدف با انتقال خلافت از خاندانی بخاندان دیگر تأمین نمیشد، لذا جمعیت‌های سری بار دیگر از آمادگی زمینه سیاسی و اجتماعی و افکار استقلال طلبانه ایرانیان سود جستند و دنباله کار خود را گرفتند و دسته‌های جدیدی بنام‌های گوناگون بر ضد خلفای بغداد تحریرات و تبلیغ می‌کردند.

قیام خرم دینان و تخریب و دست‌های هزنده آنان که کارهاشان در تاریخ اسلام ناکر شده هر کدام شعله‌ای از اقدامات اینگونه جمعیت‌هاست. قیامها و طغیانهای برخی از سلاطین محلی در برابر اوامر دربار بغداد، در اثر تشویق و تبلیغ و حمایتی بود که این جمعیتها از آنان مینمودند و زمینه کار را در افکار عامه آماده می‌ساختند.

در میان جمعیت‌های سری پس از اسلام بزرگترین و حتی مغرورترین آنها جمعیت سری باطنیان است که بنام‌های قرامطه ، اسماعیلیه ، دیسانیه و ملاحده مشهور میباشند. نام باطنیه بر همه آنان اطلاق میشود و در حقیقت نام عمومی آنهاست.

مؤسس این جمعیت شگفت‌انگیز و کسی که با هوش سرشار و فوق‌العاده خود هدف جمعیت را مشخص و نقشه دقیق پیشرفت آنرا بطرز نابغه‌آسایی ترسیم کرد ، شخصی بنام عبدالله بن میمون ، مشهور به «قداح» بوده. این مرد با هوش بسرفقیهی بنام «میمون»

فرزند «ریضان» از مردم گناوه بوده است.

نویسنده کتاب «اقتضاحات ماسنی» مینویسد «عبدالله قداح اراجانی از شیخ گناوه^۱ [که عربها بدان گناوه میگفتند] براه افتاده و به بهبهان رفت^۲».

ارکان اساسی نقشه‌ای که ابن میمون برای پیشرفت افکارش کشیده بود این بود که تا آنجا که میسر است غرض حقیقی جمعیت مکتوم بماند و جز بیکسانی که نائل بدرجات عالی جمعیت شده و با آزمایشهای طولانی خلوص خود را بشود رسانید، بازگفته نشود.

ابن میمون ابتدا مردمی را که دارای افکار و امیال گوناگون و ملیتهای مختلف بودند در یکجا جمع کرد و برای پیشرفت مقصودش تجهیز نمود. در نقشه ابن میمون نکته‌ای که مهم است وصول به هدف میباشد که وسائلی بآن. از اینرو میتوان گفت که نظریات «ماکیاول» که در قرون اخیر مورد توجه سیاستمداران جهان واقع شده مآخون از نقشه و روش ابن میمون است و این شیوه، بوسیله جمعیتهای سری از مشرق زمین باروبا منتفی گردیده است.

ابن میمون پس از طرح نقشه شروع به تبلیغ بنام محمد مکتوم فرزند اسماعیل فرزند امام جعفر صادق (ع) کرد و با این کار خود توانست بیشتر شیعیان و هواخواهان عسری را که از اولاد عباس دلخوش نبودند گرد خویش جمع کند.

ابن میمون که از گناوه به بهبهان رفته بود، از آنجا با عده‌ای از طرفداران خویش به بحرین رفت و در آنجا با «بهرام گناوه‌ای» فرقه باطنیه را تشکیل داد. صاحبان این افکار که ظاهراً مخالف دین اسلام نبودند، از بحرین بشام و سپس تونس رفتند و یکی رهبران آنان بنام عبدالله ارجانی این کشور را مرکز عملیات خود قرارداد.

۱- گناوه بندریست درکناره خلیج فارس که در آنجا تمدن کهنی وجود داشته است.

۲- ص ۷۸۰

۳- ماکیاول نویسنده و مورخ متولد ۱۴۶۹ و فوات ۱۵۲۷ سپستم او عاری از سیاست و مبانی اخلاقی بود و هرگونه کاری را برای پیش بردن هدف مجاز میدانست.

هنوز سال ۲۶۰ هجری (۸۷۳ م) بسر نرسیده بود که گروه بسیار انبوهی در پیرامون عبدالله جمع شده و برای اجرای مقاصدش آماده شدند .

بیروان ابن میمون هنگام استدلال از قرآن کریم می‌گفتند هر آیه از قرآن غیر معنای ظاهری که هر عربی میتواند آنرا بفهمد ، دارای معانی باطنی است که فقط دانشمندان استوار عالم را سخون فی العلم ، قدرت درک آنرا دارند و دیگران از فهم آن عاجزند و از اینجا بود که بیروان ادبیاطنیه معروف گردیده‌اند .

نقشه و هدف این جمعیت بسیار دقیق و زیرکانه تنظیم شده بود . با کمی دقت در هدفها و اغراض فلسفی و سیاسی و روش کار آنان ، مراسم و آئین‌هایی که در پذیرفتن شاگرد و پیمودن درجات مرعی میداشتند آشکارا فهمیده میشود که مواد اساسی برنامه این افراد ، از جمعیت‌های سری قبل از اسلام اخذ شده است . در افکار و عقاید باطنیه افکار مانویه ، ثنویه و مزدکیه بخوبی نمایان میباشد و حتی چنانکه نوشته‌اند یکی از اجداد عبدالله ابن میمون از مویدان زردشتی^۱ بوده که سپس مسلمان شده و در جرگه فقها در آمده است . در جمعیت‌های سری ابن میمون هشت درجه وجود داشته که شاگرد بفرخور استعداد خود متدرجاً بطی آنها موفق میشده و هر شاگرد می‌بایست پس از آزمایشهای ممتد بدرجه يك وارد شود و سپس بر حسب شایستگی و خلوص نیت بدرجات بالاتر نائل آید و در هر درجه بر موز و اسرار تازه‌ای آگاه شود . عالترین مرتبه بنام شیخ الجبل (پیر کوه یا کپهد) نامیده میشد . شیخ الجبل را تنها دارندگان درجات عالیه میتوانستند زیارت کنند .

جایگاه اجتماعات دارندگان درجات عالی که در حقیقت گردانندگان چرخ جمعیت بودند در یکی از غارهای میان کوهستان بود که آنرا بشکل مثلث در کوه کنده بودند . اجتماع آنها همیشه در شبها فراهم میشد و هنگام اجتماع و آغاز شدن گفتگو

۱- دکتر ذبیح الله صفا در مجله دانشکده ادبیات مینویسد و... در مصر خانواده فاطمه را تشکیل داده و ادعا کردند که از اولاد فاطمه هستند ولی خلفای عباسی از نقیب‌الاشراف بغداد در باره عبدالله و بهرام گناه‌های پریش کردند ، نقیب‌الاشراف در جواب آنها نوشت اینها فاطمی نیستند ، بلکه زردشتی و ایرانی هستند ...

سه شمع روشن میشد و نگهبانانی در غار کشیک میدادند تا مبادا بیگانه‌ای بناگاه با نجس در آید.

عبدالمبن میمون با اجرای طرح خود توانست حزمی بسیار نیرو دهند از صاحبان عقاید گوناگون که در میانشان از شیعه بسیار مؤمن و پرهیزکار تا هواخواه افکار از فلسفی وجود داشت، تشکیل دهد. افراد این جمعیت در درجات هشتگانه قرار داشتند خود او بیشتر به شیخ الجبل‌ها اعتماد میکرد و معتقد بود که در اجتماعات بشری تنها دانشمندان و روشن‌بینانند که چرخ اجتماع را باید بگردانند و این گروه باید علم را بسوی مقصودی که مصلحت است هدایت کنند.

این میمون مبلغینی که (دعاة) نامیده میشدند از بین بهترین و ورزیده‌ترین شاگردان خود با طرف و اکناف میفرستاد و بسیاری از این مبلغین که بر موز کار آشنا بودند موفق شدند پس از تشکیل شعبه جمعیت به تجهیز افراد بپردازند و حوادث بزرگی در جهان پدید آورند.

یکی از این مبلغین مرد زرنک و کاردانی بود بنام «فرج‌ابن عثمان» معروف به ذکر و پند که در عراق و سوریه و جزیره العرب بیشترت بسیار کرد و بارها با امراء و حکام بغداد بچنگ و ستیزه برخاست، لیکن نتوانست بر بغداد تسلط یابد و خلافت آل عباس را براندازد. این مرد همان کسی است که بعدها به قرمط (نام نوعی از ماهی) معروف شد و پیروان او قرامطه خوانده میشوند.

نکته‌ای که در اینجا شایسته تذکر میباشد اینست که در برنامه این میمون نشسته بر این پایه استوار بود که همیشه باید با استقامت به پیش رفت و بموفقیت‌های معنوی پیش از ظاهری ارزش داد. او پیشرفتهای ظاهری را اگر چه بسیار بزرگ نماید، دولت مستقیم مینامید و کسانی را که فریب حوادث ظاهری را میخورند و زود رشته خویشتن‌داری را دست میدهند کم‌خرد و کوتاه‌بین میشمرد.

دسته باطنیان شرقی «قرامطه» با همه‌اشکه بیش از یک قرن در عراق و جزیره عرب و شام حوادث بزرگی بر پا کردند و بر بسیاری از نواحی استیلا یافتند، چون در واقع

استاد را بکار بسته بودند توفیق در اتمام مقصود نیافتند و دستگاه خلافت زود متوجه خطر آنان شد و با تمام نیروهای خود در برانداختنشان کوشید. اما در همان زمان باز استاد جمعیت سری را با دقت به پیش میراند و دعای زیرکی به اطراف و اکناف میفرستاد ولیکن پیش از آنکه میوه این کوشش‌ها را بردارد درگذشت.

پس از مرگ ابن میمون پسرانش دنبال کار پدر را گرفته و مبلغینی به یمن و شمال آفریقا و میان قبایل بر بر فرستادند. در یمن مرد کاروانی بنام «ابو عبدالله شیعی» بجمعیت سری پیوست و چون از اخبار پیشرفت جمعیت در شمال آفریقا آگاه شد با نجات یافت و پس از چندی توانست از قبایل بربر لشکری فراهم سازد و بر «غالیه» (بنی اغلب حاکم شمال آفریقا) بتازد و آنها را معزول سازد.

با آغاز طغیان در شمال آفریقا طبق روشی که داشتند پیش می‌رفتند و بنام عبیدالله ابن الحسن که از اولاد امام سوم حسین ابن علی علیه السلام بود تبلیغ می‌کردند.

ابو محمد عبیدالله پس از آنکه بکوشش ابو عبدالله شیعی از زندان آزاد گردید در سال ۲۹۷ هـ (۹۰۹ م) بر مسند حکومت نشست و به «المهدی» منقلب شد.

سرانجام دولت فاطمی که خود را منسوب بفاطمه زهرا سلام الله علیها شامگردان دارالحکمه میدانست، یکی از سرداران خود را بنام «جوهر صقلی» بمصر **یادانشگاه الازهر** فرستاد تا آن کشور را تسخیر کند.

جوهر صقلی پس از تسخیر مصر، شهر قاهره را بنیاد گذاشت و مرکز خلافت فاطمی از قیروان (تونس) بقاهره منتقل شد.

برخی از مورخین عبیدالله بن الحسن فاطمی را نوه ابن میمون از زن یهودی او میدانند. خلفای فاطمی پس از فراغت از فتوحات و فرونشاندن سرکشها، بتحکیم مبانی جمعیت سری و نشر دانش و فرهنگ پرداختند و الحاکم بامر الله دانشگاه معروف به (دارالحکمه) را برای این منظور تأسیس کرد که در آن مبلغینی دانا و زبان آور تربیت میشدند و کار شاگردان بر همان اصولی مبتنی بود که ابن میمون بنا نهاده بود.

خواستاران ورود بدارالحکمه پس از آنکه آزمایشهای مخصوص را میگذرانند

بدرجه شاکردی پذیرفته میشدند و برحسب شایستگی بتدریج تا درجه ۹ بالا میرفتند. دارالحکمه که درحقیقت يك آکادمی فلسفی و دینی بود، بزودی درجهان اسلام شهرت یافت و صحبت معارف آن باکناف پراکنده گردید.

اعضاء دارالحکمه و باطنیان درمجلسی که اجتماع میکردند آنرا «میدان عی» مینامیدند و همانطوریکه رسم امروز فراماسنیاست، هنگام حضور در «میدان علی» بجای «اپرون»ی که هم اکنون ماسنها بچلو لباس خود آویزان میکنند، آنها تکه چرم سفیدی که «سراویل» نام داشت بچلو لباس خود می بستند. هم اکنون نیز ماسنها اپرون خود را بتقلید از باطنیان ازچرم سفید و با علائم مخصوص بکار میبرند و در هنگام حضور در لژ بخود آویزان میکنند.

تشکیل دولت فاطمیان در مصر، مقارن انقراض دولت عباسی بود.
حسن صباح در همان حال که خلفای فاطمی از راه تسخیر نواحی جدید بشری و ممالک اسلامی نزدیک میشدند؛ عده ای از ایرانیان بمصرف و جزو فرقه باطنیه شدند.

در بین ایرانیانیکه بمصرف فرقه بودند و پس از مدتی با سمت «داعی» بکشور خاور میانه و ایران سفر کرده بودند؛ ابو معین ناصر بن خسرو قبادیانی بلخی، احمد بن عبد الله عطاش و حسن بن الصباح وجود دارند. ایشان که بایستی از آنها بنام پیشقدمان فرقه اسماعیلیه نام برد خیلی بیشتر از سایر دستجات باطنیه افکار «ابن میمون» را در ایران رواج دادند. ناصر خسرو که کتاب زاد المسافرین او عصاره افکار فلسفی دارالحکمه است نرویح افکار باطنیه کوشش بسیار کرد. او صاحب کتاب دیگری بنام «وجه الدین» و دیوان اشعار معروفی است.

تبلیغات ناصر خسرو در مازندران و خراسان باعث شد که فرقه خاصی از اسماعیلیه بنام «ناصریه» در حدود سال ۴۸۰ هـ (۱۰۸۷ م) بوجود آید. نویسنده «تبصره» در باره او مینویسد «ناصریه... رئیس ایشان ناصر خسرو بود و این ملعون شاعر...



تابلو نقاشی حسن صباح

در ناحیه عراق احمد بن عبدالملک عطاش
 نقر اصفهان گرفتار شده و به ری رفته بود سرگرم نشر
 مکتب باطنی شد. عبدالملک پسری داشت احمد
 که کرباس فروشی میکرد و پنهانی سرگرم نشر
 مکتب اسماعیلی بود. هنگامیکه بین سلطان برکیارق
 بن محمد فرزندان ملکشاه در اصفهان
 نزاع رویداد احمد عطاش قلعه (شاه در) و کلبه
 آنجا را موجود در آن را تصرف در آورد و سی
 نفر را بدور خود جمع کرد ولی سرانجام
 کشته شد.

حسن بن الصباح حمیری یکی از داعیان بزرگ فرقه اسماعیلیه است که جمعیت
 خود را طبق روش و برنامه ابن میمون بنیاد نهاده است. سازمانی که حسن مخفیانه
 در آنجا بود، از مصر تا خراسان توسعه و قدرت و نفوذ داشت.

حسن صباح که مؤسس فرقه (صباحیه) در ایران است و نسبت او را بقبیله حمیر
 می‌دانند، از شخصیت‌های مرموز و نیرومند تاریخ ایران است. وی دارای شجره‌ای
 گسترده بوده: حسن بن علی بن محمد بن جعفر بن الحسین بن محمد الصباح الحمیری که
 نوه نخست دارای مذهب اثنی عشری بود لیکن بنا بر ادعای صاحب کتاب النقص^۲
 جبرزاده و از همکاران تاج الملک مستوفی بشمار میرفت. بهر حال حسن بدعوت
 شیخ باختریان ری علی الخصوص یکی از آنان مشهور به «مؤمن» که از جانب عبدالملک
 در ری مأمور دعوت بود قبول مذهب اسماعیلی کرد. در سال ۴۶۴ هـ (۱۰۷۱ م) که
 عطاش بری رفته بود حسن را آزمود و پسندید و نیابت دعوت بوی داد و امر

کرده بمصر برود .

حسن در سال ۴۶۹ هـ (۱۰۷۶ م) در زمان خلافت المستنصر فاطمی باصفهان و آنجا با نزاریان و از راه شام بمصر رفت و در سال ۴۷۱ هـ (۱۰۷۸ م) بمصر رسید و قریب یکسال و نیم در آنجا ماند. در آن هنگام میان پیروان دو پسر مستنصر یعنی (نزار) و (مستغنی) اختلافی پدید آمد و دو فرقه «نزاریان» و «مستعلیان» بوجود آمدند. حسن طرفدار امامت «نزار» بود که بنص اول میبایست جانشین پدر باشد. حسن از طرف المصطفیٰ الشیخ مشهور به نزار مأموریت پیدا کرد که بایران بیاید ولی نویسنده کتاب «اقتضاحات ماسنی» مینویسد: «حسن مأمور توسعه اسمعیلیه از سوریه تا خراسان شد.»

حسن در سال ۴۷۳ هـ (۱۰۸۰ م) بایران رسید و چندی در خوزستان، اصفهان، بزد، کرمان، دامغان و دیگر نواحی ایران سرگرم دعوت بود و در همان حال داعیانی بدین نواحی و بعضی از نواحی کوهستانی طبرستان و الموت فرستاد و بسیاری از مردم آنجا را بمنهاد خود در آورد.

فعالیت شدید حسن باعث شد که نظام الملک بدستگیری او همت گمارد. حسن در این مأمور این کار بود و به همین جهت حسن از نزدیک شدن بآن شهر با داشت و جوی داعیان او در اطراف قزوین و در کوههای دیلمان سرگرم تبلیغ بودند بآن نواحی و نهاد و بسیاری از مردم بسبب زهد او بوی گرویدند و او بحیله «علوی مهدی» که ملکشاه را در قلعه الموت بیرون کرد و به حاکم گردکوه و دامغان در رئیس مظفر مستوفی دعوت حسن را پذیرفته بود نوشت که سه هزار دینار بهای آن قلعه را بپردازد. تاریخ حسن بر قلعه الموت را ششم رجب سال ۴۸۳ (دسامبر ۱۰۹۰ م) نوشته اند، از این خبر حسن دایره دعوت خود را توسعه داد و اگرچه تا آن تاریخ بسیاری از مردمان در نواحی مختلف بمذهب خویش در آورده بود، لیکن اهمیت واقعی کار او در حقیقت از قلعه آغاز شد. او نه تنها در استحکام این قلعه کوشید بلکه نقاط متعدد اطراف آنرا نیز مستحکم کرد و در بسیاری از نواحی کوهستانی دیلمان و طبرستان قلاعی بنا نهاد و یکی از داعیان خود

حسین قائمینی بقیستان فرستاد و او در آنجا نیز مانند حسن با استخلاص بعضی از نواحی
روت کرد و قلاعی در آن حدود بدست آورد .

با آنکه دولت سلجوقی از آغاز کار متوجه خطر این دعوت شده و سردارانی برای
کشتن اسمعیلید به الموت و قهستان فرستاده بود ، لیکن کاری از پیش نبرد و مرگ
شماره ۴۸۵ هـ (۱۰۹۲ م) خود فرصتی برای صباحیان گشت و چون اندکی پیش از آن
گشت که دشمن بزرگ صباحیان بود ، در صحنه نزدیک نهاوند بضر بکارد یکی از
سپهسالاران در آید بود ، شهرت آنان عالمگیر گشت ، بعد از نظام الملک هم دو پسر
عبد در بنداد و قنبر الملک در نیشابور بضر بکارد فدائیان حسن از پای درآمدند و
بقیه دیگر از رجال که در دشمنی با اسمعیلید تعصب میورزیدند بکارد آنان کشته شدند
و عظیم از آنان در دل مخالفان افتاد .

بطوریکه نویسنده کتاب « اقتضاجات فراماسنی » مینویسد یکی از علل تسامح
شاه در فتح قلعه الموت مشاهدات مأمور اعزامی وی بقلعه بود . او مینویسد ملکشاه
توقیریان خود را نزد حسن فرستاد و حسن این فرستاده را با احترام تمام پذیرفت
حسن صحبت بدون اینکه او را از نقشه اش آگاه کند و بر او بد بلندترین نقطه برج
یکی از فدائیان را طالبیده باو دستور داد خنجر خود را در قلب خویش فرو کند .
حرف حسن تمام نشده بود که جنازه فدائی مغلول در زیر پای نماینده سلطان

نماینده سلطان که از این عمل وحشت کرده بود ، هنوز در حالت بهت و حیرت
حسن فدائی دیگری دستور داد خودش را از بالای برج بیابین پرتاب نماید .
تجربه بعد جسد پاره پاره شده فدائی دوم در خندق غلغلید و سپس حسن دست فرستاده
را گرفته باطاق محقر خود برد و گفت : « این جواب پیامی بود که برایم آوردید .
بفرمایید برای او حکایت کنید و بگوئید من هفتاد هزار فدائی از این نوع در



تصویری از حسن صباح و یکی از فدائیان او بر بالای قلعه الموت
نقل از کتاب «افتضاحات ماسونی»

اختیار دارم .^۱

بعد از مرگ ملک‌شاه و کشته شدن نظام‌الملک و دو فرزندش، بین دیگر فرزندان شاه اختلافاتی رویداد. حسن و صباحیان از این اختلافات استفاده کرده، قلاع گوناگون را در دامغان بهمدستی «رئیس مظفر» از عمال دولت سلجوقی که قبول همکاری فاطمی کرده بود، و قلعه «لم‌سره» یا «لم‌سره» در رودبار الموت را بهمدستی «کیا بنو» امیده تسخیر کردند.

با این مقدمات در مدت کوتاهی حسن قدرت زیادی کسب کرد، و سلطان سلاجوق هم که بعد از قلع اسمعیلیه اصفهان و قتل احمد بن عبدالملک عطاش «اتابک نیشابور»

شیرگیر، را در سال ۵۱۱ هـ (۱۱۱۷ م) برای فتح قلاع الموت و لمبسر فرستاده بود کوری از پیش نبرد و با مرگ او کار مبارزه با صباحیان ناتمام ماند.

پس از اینکه سلطان سنجر زمام امور را بدست گرفت در صدد برآمد کار حسن را یکسره کند ولی بر اثر تهدیدی که از جانب حسن شده بود از تعقیب کار او باز ایستاد.

مسیو دو هامبرفرانسوی که در تاریخ اسمعیلیه تحقیق فراوان کرده، مینویسد: استاد اعظم (Grand master) حسن همیشه میخواست دشمنانش را با تهدید و تخویف از میدان بدر ببرد. او وقتی از تهدید نتیجه نمی گرفت بتروار و قتل که اساساً برخلاف تعالایش بود دست میزد.

حسن یکی از غلامان سلطان سنجر را مطیع او امر خویش کرد. تا وقتی که سلطان خوابیده بود، غلام خنجری پهلوی پاش سلطان بزمین فرو کند.

همینکه سلطان بیدار شد و خنجر را دید بوحشت افتاد. اما «پیر کوهستان» کتغدی باو نوشت که خیلی کوتاه بود و مضمونش این بود که «اگر سلطان احترام نمی گذاشتم خنجری که بزمین فرو رفته بود بقلبش فرو میرفت» دکتر ذبیح الله صفا دانشمند و محقق ایرانی می نویسد «... حسن آنگاه بدو پیغام داد: آنکس که کارد بزمین درشت فرو میکند، بر سینه فرم سلطان هم تواند نشاند!...»

سلطان سنجر از این عمل حسن ترسید و بصلح با صباحیان راضی شد و در روزگار او کار صباحیان بالا گرفت چنانکه حتی در پای قلعه گردکوه از گذرندگان باج می گرفتند و در سایر نواحی که تسلط با ایشان بود عوارضی از مردم تحصیل می کردند.

حسن صباح بعد از این کامیابی در شب چهارشنبه ۲۶ ربیع الاخر سال ۵۱۸ هجری (اپریل ۱۱۲۴ میلادی) درگذشت.

معروف است، حسن صباح که اروپائیان باران او را «اساسن» یعنی (آدمکشها)

لقب داده‌اند، با استعمال حشیش فداثیانش، آنها را وارد بهشت موعود می‌کرد. همین جهت در ایران و ممالک اسلامی او و پیروانش را «حشاشین» گفته‌اند. نویسندگان اروپائی این کلمه را «اساسین» دانسته و بمعنی آدمکشها استعمال کردند.

بموجب آثار و علائم و اسنادی که در دست است نشان میدهد که سازمان بنیادین حریه در اروپا در بین سالهای ۱۰۰۰ تا ۱۳۰۰ میلادی (۳۹۱-۷۰۰ هـ) اقتباس از تشکیلات سازمان‌های باطنیان، صباحیان و اسماعیلیان بوده است. درباره سازمان سری حسن و اختلافات و روایات ضد و نقیض فراوانی دیده میشود. نویسنده کتاب «اقتضاحات فراموشی» می‌نویسد: «میستمی که حسن برای تشکیلات خود انتخاب کرده بود دارای دو کلاس بود کلاس اول به ۹ درجه تقسیم می‌شد که فدائی پس از گذراندن آنها بنده می‌رسید.

در این ۹ درجه «رفیق»، «داعی»، «مقام عالی داشتند»، ولی کلاس دوم که سازمان حسن مقام و درجه‌ای نداشت افراد آن بنام «فدائی» بودند و ارجحی نداشتند برای فداثیان اسرار و سیستم تشکیلات صباحیان مجهول بود اینها فقط مطیع و فرمانبردار رئیس و مافوق خود بودند.

سلسله مراتب بین اسماعیلیان الموت ابتدا مشتمل بر هفت رتبه بود و بعد رتبه شد. در دوران سلطه حسن صباح بر الموت هفت رتبه باطنی‌ها عبارت بود از:

- ۱- مستجیب
- ۲- مأزون
- ۳- داعی
- ۴- داعی بزرگ یا حجت
- ۵- امام
- ۶- اساس
- ۷- ناطق

قبل از اینکه حسن صباح زندگی را بدرود بگوید مرتبه «امام» و «اساس» و «ناطق» یکی شد و باطنیان حسن صباح را ناطق میخواندند .
 فدائیان اسماعیلی که جان خود را بپایان رساندند همه از طبقه «مأذون» بودند .

محتاج توضیح نیست که اسماعیلیان ، در هر مرتبه مدتی نعت تعلیم و تربیت قرار می گرفتند تا لایق ارتقاء شوند و مرتبه ای بالاتر بدست بیاورند .

درباره نه درجه ای که در سازمان حسن صباح بوده دو روایت مختلف در دست است که سه نویسنده ایرانی با استفاده از مآخذ خارجی آنرا بدین ترتیب ذکر میکنند:
 بموجب نوشته راددی^۱ در تشکیلات صباحیان قرار بر این بود که شخص تازه وارد خود را کاملاً در اختیار سران جنبش بگذارد و قسم یاد کند که هیچیک از اطلاعات خود را با احدی نگوید و اصول راز داری [همان اصلی که در سرلوحه مرام ماسنی است] را رعایت کند . هر حرفی که از بالا بازمیکوبند با احدی در میان نگذارد و هرگز بمافوق خود دروغ نگوید و بدشمنان فرقه اسمعیلیه کمک نکرده و با آنها عهد و پیمانی نبندد . پس از آنکه در مرحله اول ایقت شخص بثبوت میرسد ، آنوقت بمراحل دیگر ارتقاء مییافت و بتدریج با اساس مذهبی و فلسفی اسمعیلیه آشنا می شد . در مرحله هشتم از او میخواستند که دین قبلی خود را ترك گوید و در مرحله نهم کاملاً از اداء فرائض مذهبی معاف می شد و در زمره سران ایقت قرار میگرفت . رسیدن بدرجات کمال کار بسیار مشکلی بود و اغلب در درجه سوم اسمعیلیان متوقف می شدند و فقط بصورت سلاهی در دست سران باقی می ماندند .

استاد فراماسنی محمد عبدالله عثمان ۹ درجه صباحیان را بدین ترتیب شرح داده می نویسد^۲:

۱- مرتبه اول شامل کلاس تعلیمات بود .

۱- ص ۲۴۵ و ۲۴۶ تاریخ تحولات اجتماعی

۲- تاریخ جمعینهای سری

- ۲- در مرتبه دوم بدان‌شجو می‌آموختند که تمام نفسیرها و احکامی را که مجتهد سابق گفته‌اند، اشتباه و باطل بدانند و احکام صحیح را فقط روایات و اقوال ائمه بشمارند.
- ۳- در مرتبه سوم بدان‌شجو گفته میشد که ائمه اصلی ائمه اسماعیلیه می‌باشند که عبارت از هفت تن هستند و آخرین آنها محمد بن اسماعیل می‌باشد.
- ۴- در مرتبه چهارم می‌گفتند انبیائی که پیش از خاندان نبوت بودند، هفت تن بودند که عبارتند از آدم، ابراهیم، اسمعیل، موسی، مسیح، محمد پیغمبر (عربی) و محمد بن اسماعیل.
- ۵- در مرتبه پنجم دعاء استادان با اجرای وظیفه مهم خود که عبارت از نه عقیده دینی و دانشجویان بود می‌برداختند و بآنان می‌آموختند که بسنن دینی معتقد و معتقد نباشند و تعلیمات محمد (ص) پیغمبر اسلام را بدور افکنند.
- ۶- در مرحله ششم می‌گفتند که تمام ادیان و احکام مفروضه آنها از قبیل نماز و روزه و غیره کاذب و ترهاتی است که برای بیوغ کشیدن اجتماعات بشری ابتکار است و تمام شرایع خواه ناخواه باید بنده عقل و دانش باشد و برگفته‌های خود را از اقوال ارسطو و افلاطون و فیثاغورس و امثالهم مینمودند.
- ۷- در مرتبه هفتم فکرت حقیقی و جوهری اسلام را که عبارت از توحید و یکبودن خداست با تعلیمات دوگانگی منهدم مینمودند.
- ۸- در مرحله هشتم تمام صفات الوهیت و نبوت را نقض مینمودند و بدانشجویان می‌آموختند که رسولان حقیقی رسولان عمل هستند که شئون دینی و دنیوی را با توجه قرار میدهند مانند نظامات سیاسی و ایجاد حکومت (ایده‌آلی).
- ۹- در مرتبه نهم و کلاس آخر دانشجو وارد «گلستان اسرار» می‌شد و می‌آموختند که تمام تعلیمات دینی اوهام محض است و نیایستی پیروی از آن تعلیمات کرد تا آنقدر که برای حفظ نظام بین ساده لوحان و عامه ناس لازم است. و بر مرد (روشنفکر) است که تمام آن تعلیمات را بدور افکند. در این مرحله بفررد اسمعیلی می‌گفتند ابراهیم و موسی و مسیح و دیگر انبیاء فقط مردانی روشن‌فکر بودند که در مسائل فلسفی

و اجتماعی اجتهاد پیدا کردند .

فرااهاسنهای اولیه و فرااهاسنهای فرانسوی گرانداورمان تا امروز نه درجه صباحیان را در داخل سازمانهای خود حفظ کرده‌اند و همچنانکه کمونیستها دین و مذهب را نفی کردند و مانند مزدکیان موضوع زن و مرد را امر حل شده‌ای دانستند آنها نیز اصول صباحیان را بپذیرفتند . درباره دین و امور جنسی می‌گویند «تفاوتهای جنسی و مراتب بین مردم، محو شود، تفاوتهای مذهبی و آراء و وطن محو گردد، تعصب از بین برود، و پای جنگ از میان برداشته شود و بالجمله از جنس بشری خانواده واحدی درست شود که عامل وحدت بین آنها، مهر و اخلاص و کار و دانش باشد، اینست آن عمل عظیمی که بنای آزاد برگردن گرفته است^۱ .

در اثر پیروی از افکار صباحیان بوسیله بنایان آزاد ، در فرانسه جنبشی در بین سالهای ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ م ۱۱۴۳-۱۱۵۳ هـ بوجود آمد که منجر به صدور فرمان سلطنتی مبنی بر انحلال جمعیت بنایان آزاد شد. همچنین در سال ۱۷۳۸ م (۱۱۵۱ هـ) پاپ کلماس دوازدهم قراری بر ارتداد (بنایان آزاد) و ارتداد هر کاتولیک که ملحق بفراماسنی گردد، صادر کرد^۲. درباره مقامات داخلی سازمان سری صباحیان نیز اختلاف نظر و گفتنی‌های متضادی وجود دارد .

مارکو پولو در سفرنامه خویش مینویسد : «حشاشین بهفت شاخه و شش دسته منقسم بودند .

امام عصر اسمعیلیان در رأس کلیه دسته‌ها و طبقات حشاشین قرار داشت . بعد از امام عصر ، نواب وی (حجت‌های عظمی و مبلغین کبری) قرار داشتند و در قلاع و استحکامات **تایب** مراتب امام بودند و بشیوه وی لباس سفید بر تن میکردند . در درجه سوم مبلغین و مأمورین ساده و عادی بودند و در طبقه چهارم «رفقا» قرار داشتند ولی این طبقات آشنا و مطلع بر موز اسمعیلیان و اسرار و آئین آنها نبودند سرسپردگان یا فدائیان در

۱- جمعیت‌های سری ص ۱۲۱

۲- ایضا ص ۱۱۵

درجه پنجم بودند که اوامر و دستورات امام عصر را بموقع اجرا می‌گذاشتند.

اینان سید جامه بودند ولی کلاه و کمر و حکمه‌شان سرخ بود^۱، مبتدیان و تازه کاران در طبقه ششم طبقه بندی شده بودند.

نویسنده دیگر ایرانی که طبقات مختلف اسمعیلیان را بررسی کرده می‌نویسد:

۱- امام عصر - که هرگز دیده نمی‌شود و ناهرثی است و مبعوث خداوند است.

۲- تالی امام عصر ملقب به (برهان و آیت عدل الهی).

۳- جانشین زعیم کل و پیشوای عام.

۴- دعوات و مبلغین.

۵- افراد عادی که پس از سوگند و سپردن پیمان آشنا برهوز و مطلع از امر

می‌گشتند.

۶- سگان اینان کسانی بودند که مثل طعمه و منتظر فرصت و نامزد غنیمت

بودند.

۷- مؤمنین یعنی قاطبه توده مردم که بیرون آئین باطنیه بودند^۲.

حسن صباح برای سازمان سری خود طبقات مختلف را با این شرح تقسیم کرده است:

« مرتبه اول، رئیس یا آقا یا شیخ جبل است که رئیس اعلائی طایفه و فرقه محسوب

میشود. در مرتبه دوم بزرگان دعا و مبلغین با پیشقدمان (پیشازان) قرار دارند.

در سه قطعه که دارای عنیق‌ترین دزهای فرقه است جای می‌گیرند.

پس از اینها مبلغان و رسولان دینی و نمایندگان سیاسی واقعند و سپس رفقا

در مراتب و تعلیمات سربسته متدرجاً ترقی می‌کنند و بعد از آن «فدائیان هستند که می‌توانند

۱- کلافل مورخ اروپائی در شرح حال و لفر (که فراماسنها مدعی عضویت او است)

فراماسنی فرانسه هستند) در کتاب (جستهای زیرزمینی و پنهانی) می‌نویسد: «... سواران

با اسماعیلیه دارای علائق و روابط محکمی بودند و تشابه و همانندی زیادی بین آنها موجود

بود. چنانکه هر دو فرقه رنگهای سفید و سرخ را شعار خود قرار داده و از نشانات و

یکسانی پیروی می‌کردند و هدف آنها نیز یکی بود...»

و عهده داره تروره فردی میباشند و در عقبه این دسته نگهبانان طرق و شوارع و جنگجویان و آو و معکشان قرار گرفته اند و سپس مبتدیان یا ملحق شدگان که برای سر بازی در فرقه متشکل شده و مبادی فرقه را می آموزند و آخرین این مراتب عامه هستند که چیزی از تعلیمات نمی آموزند و آلت کور و کوری در دست صاحبان خود میباشند ...^۱

« فن هامر »^۲ نویسنده کتاب « تاریخ اسمعیلیه »^۳ مینویسد « مراتب دعاة ، رفقا و فدائیان در جمعیت اسمعیلیه عیناً مانند مراتب سه گانه در سازمان بنایان آزاد و مشتمل است بر : بنایان و شاگردان این حرفه و جوانان مبتدی ، فن هامر آلمانی رعب و وحشتی را که فرقه صباحیان و اسمعیلیه در مدت يك قرن و نیم در سراسر ایران ، عراق و شام بوجود آورده بودند تشبیه بعملیات فراماسونها در دوران انقلاب کبیر فرانسه نموده و معتقد است که ارباب و تروری که در انقلاب کبیر فرانسه بوجود آمدند و رهبران فراماسنی آنها اداره میکردند عیناً شبیه سازمان حسن صباح و اسمعیلیان بود . همه جمعیتهای سری در انقلاب کبیر فرانسه در دست فراماسنها بوده و سر کرده هر دسته لاقبل يك ماسن بود و بقیه آلت فعل و تسلیم بلا اراده وی بودمانند .

در سازمان فراماسنی انگلستان و آمریکا و فرانسه (با کمی تفاوت) مسئولین امور لژها مثل درجات مختلف صباحیان دارای اهمیت هستند . از اسرار و گفتگوهای داخل لژها فقط طبقات مخصوصی میتوانند استحضار حاصل کنند آنها هم مشروط بر اینکه درجات فراماسونی با نشانها و علائم لازم را کسب کرده باشند .

حضور طبقات و صاحبان مناصب و درجات مختلف در اجتماعات ماسنی امروز لازم است زیرا اطلاع آنها از مقصد و هدف اصلی و دستوراتی که از مراکز (شوراهای طریقت) دنیا گرانند لژها میرسد ضروری میباشد . این گرانند لژها عبارتند از گرانند لژ ایولند ، اسکاتلند ، انگلند ، یورک ، آمریکا و گرانند لژهای ناسیونال دو فرانس و گرانند اوریان و آنکسی میزان اطلاع و شرکت آنها درین اجتماعات فرق میکند . برای نمونه میتوان

۱- جمعیت عای سری ص ۵۸

۲- Von - Hammer

۳- Geschichte der assassien

طرز حضور افراد ماسنی را در يك لژ عادی تهران مثال آورد .

در لژ هنگامیکه شخص تازه واردی بخواهد ماسن بشود همه اعضاء حق حضور و رأی دارند . هنگامی که لژ بخواهد شخصی را وارد کند و بدرجه شاگردی یا عضو ترجمه فارسی لژ تهران (کارآموزی) انتخاب نماید ، يك کارگاه درجه يك تشکیل

درباره اسمبلیه علاوه بر کتبی که شرح آنها مفصلاً در آخر کتاب ذکر شده از کتب زیر نیز استفاده گردیده است :

۱- جامع التواریخ قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و زاریان و داعیان و رافضیان : ترجمه خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی با اهتمام محمد تقی دانش پژوه و محمد مدرس ذبیح الله ۲۴۰ صفحه از انتشارات نگاه ترجمه و نشر کتاب .

۲- جهانگردی ماد کوپولو - ترجمه و نگارش : م محمد لوی عباسی ۳۰۷ صفحه
۳- مجله دانشکده ادبیات شماره ۲ سال چهارم تهران دیماه ۱۳۳۵ مقاله آقای ذبیح الله صفا .

۴- حسن صباح بقلم : جلال نعمت الهی ۱۲۹ صفحه
۵- سه یار دبستانی نگارش هالدمن ماگنال ترجمه عبدالله وزیری - اسدالله ضحی چاپ دوم کتابفروشی فروغی ۱۳۳۸ شمسی

۶- کتاب « الموت و المرء » نوشته ایوانف .
۷- مقدمه دیوان ناصر خسرو بقلم تقی زاده .
قسمت : « تبعید از وطن و آوارگی » ص « کب » قسمت عقاید و اخلاق ناصر ، و لظ « و ص « م » و ص « مو » کتاب ناصر خسرو .
۸- مجموعه رسائل و اشعار اهل حق :

با اهتمام ایوانف از انتشارات انجمن اسماعیلی تهران ۱۳۳۸ .

۹- زادالمسافرین - ناصر خسرو چاپ کاوه برلین .
۱۰- یادداشتهای حسن صباح :

دفتر هفتم (ادب V) حسن صباح .
دفتر هشتم (ادب W) حسن صباح .
دفتر نهم (ادب X) حسن صباح .

این یادداشتهای قزوینی هنوز منتشر نشده اما در کتابخانه دانشکده ادبیات تبریز محفوظ است .

شود که عبارت از محفلی است که کارآموز را می‌پذیرد .

در این کارگاه همه افراد از هر طبقه و منصبی حق حضور و رأی دارند . هنگامی محفل می‌خواهد درجه « رفیق » و یا « کاریاد » را به‌عنوانی که مدارج « کارآموزی » تمام کرده بدهد ، کارگاه در درجه دوم کار میکند و کلیه کسانی که در مقام و درجه یعنی (کارآموزی) هستند از داخل جلسه اخراج می‌شوند . در اینوقت یکی می‌خواهد (کاریاد) بشود ، رموز و علائم و دستوراتی که مخصوص این طبقه است گفته می‌شود .

روزی که لژ بخواهد (کارگاه درجه سوم) تشکیل بدهد و ماسنی را که درجه اولی دارد بمقام (استاد)ی برساند ، کلیه اعضائی که مقام و درجات کارآموزی زیادی دارند از لژ خارج می‌شوند و آنگاه به‌کسی که بخواهد مقام استادی کسب رموز و اشارات و دستورات مخصوص آموخته می‌شود .

در همین نوع لژها که در اصطلاح ماسونها (آبی) BLUE نام دارد وقتی آنها یکی از استادان را روی کرسی استادی « تنصیب » کنند ، کلیه کسانی که کارآموز ، کاریاد و استاد دارند از لژ خارج می‌شوند و فقط استادانی که یکبار تنصیب شده‌اند و با اصطلاح « استاد تنصیب شده روی کرسی » هستند حق حضور دارند . این مقام است که فراماسن از رموز لژهای عادی نه « گراند لژ » آگاه می‌شود و « استاد ازل گفت بگو » را اطاعت میکند و بکار می‌بندد . در لژهای شاپتر ۳۳ درجه دارند ، تشریفات نظیر فوق و در گراند لژها که ۳۳ درجه دارند تشریفات بجا می‌آید .

همانطور که در سازمان سری حین صباح هر يك از اعضاء تامیزان معینی است . احترام و از رموز اطلاع داشتند در سازمان فعلی فراماسنی جبرانی نیز درجات وجود دارد که فقط عده معینی از افراد حق اطلاع از رموز هر بوطه را دارند . فراماسنی که نماینده استاد اعظم شد میدانند که برای او مسئله وطن ، مرزومیت ندارد و بایستی تابع هر کز (گراند لژ) و دستورات صادره باشد . و یا استاد و استاد

اعظم فراماسنی میداند که مذهب را بایستی فراهموش کند و قانون اساسی ماسنی را کذب مقدس بداند .

در قرون وسطی در ایران گروهی بوجود آمدند که دست

سازمان سری «فتوت» نامیده می شدند . کلمه فتوت لغتی عربی است ، بمعنی «جوانی و جوانمردی» و نیز بمعنی «هنگام شباب» و سبکروی جوانان و کاری که مناسب اعمال جوانی باشد .

گاهی هم این لغت بمعنی «خدمتکار و برده» را میداده است . لغت فتوت چندین معنی دیگر پیدا کرده : گاه بمعنی حسن اخلاق آمده و شامل فضایلی مانند «بزرگواری» ، «علو طبع» ، «سخاوت» ، «رشادت» بوده است که انتظار آنرا ازین فتی (جوانمرد) حقیقی داشته اند ؛ گاهی نیز بمعنی اجتماعی از جوانان همعقیده و همفکر و دارای فضیلت و خصایص مشترك و در واقع بمعنی اتحاد این نوع جوانان استعمال شده است . بنوعی که پرفسور فرانتس نیشتر استاد رشته تاریخ اسلام در دانشگاه مونیخ آلمان منسوخ است : « با توجه بند بمعنی کلمه فتوت (جمع) از فضایل و خصایص ، و دسته ای که این فضایل را رواج میدادند) باید اول دورشته از تکامل را پیروی کند که البته در یکدیگر نفوذ و تأثیر میکرده اند ، این رشته ها همیشه از یکدیگر جدا بوده اند ، یعنی يك تکامل فکری و يك تکامل اجتماعی ، تا بالاخره در دوره خلیفه عباسی الناصر الدین ۵۷۵ - ۶۲۱ (۱۱۸۰-۱۲۳۵ م -) بهم مربوط شده و دیگر جدا نشده اند ... »

پس از استیلای عرب بر ایران ، و تغییر دین عمومی مردم ایران از زرتشتی اسلام که متعاقب يك اشغال نظامی و چندین جنگ شدید صورت گرفت ، ابراهیم همواره سعی می کردند که با ایجاد دستجات سری و زیرزمینی و ارتکاب ترور و حمله بر اشغالگران عرب پیروز شوند و آنانرا از سرزمین چندین هزار ساله خود براندازند و استقلال خود را بازیابند .

۱ - استخراج از منن سخنرانی دکتر تبشیر که در اول دیماه ۱۳۳۵ در تالار دانشگاه ادبیات ایراد کرده است .

جنبش «فتیان» که در زمان تسلط عرب و در سرزمین اسلامی از لحاظ فکری قوت گرفت، در ایران از لحاظ تکامل اجتماعی رونق بیشتری پیدا کرد. فتیان ایرانی سعی داشتند که عقاید و افکار يك فتی حقیقی را بخود بگیرند و تا آنجا که بتوانند آنرا بصورت حقیقت دریاورند. اما این تصمیم بیشتر اوقات عملی نشد، و رابطه‌ی آن با هموعالی از بین رفت.

در اکثر دسته فتیان مهمان نوازی و بزرگواری حقیقی جای خود را بخوشگذرانی میداد، و کمک به دیگران هم هیچوقت از سرحد خود یعنی همان دسته معین تجاوز نمیکرد. جنگجویی در این دسته فقط برای اسم و شهرت و افتخار بود، و جنگ در راه دیگران اصلاً مفهومی نداشت.

پهلوانان و زورمندان که شعارشان فدا کردن جان خود برای دوستانشان بود تفسیر کردند و کنگ کاری و نزاع را پیشه خود قرار دادند. حتی مدتی هم تحت عنوان جنگجویی، راهزنی پیشه کردند. شخص فتی بتدریج به ارباب خوشگذرانی مبدل شد و بجای جنگ ورزش را پیشه خود قرار میدادند. در بین فتیان اکثر افکار «عاقوبی» و «مزدکی» پیدا میشد و همین امر باعث انحراف عقیده و فکر و مسلک آنان میگردد تا بدانجا که بر فسور تیشن در باره آنان مینویسد: «... منظور فتیان از این اتحادیه‌ها آن بود که فقط بطرز معینی زندگی کنند. اما بیشتر اوقات يك زندگی غیر اخلاقی بی پایه و سستی بوجود می‌آمد. یعنی خوب خوردن و آشامیدن در قفس و بازی و از همه مهمتر روابط بی بند و بار جنسی که با آزادی زیادی انجام می‌شد، اصول زندگی‌شان را تشکیل میداد. البته این طرز زندگی فقط از لحاظ ظاهر به تفاوت شباهت داشت و ابداً جنبه‌های عارفانه در آن ملحوظ نبود...»^۱ این نحوه فکر و عمل و زندگی اجتماعی فتیان سبب شد تا علماء مذهبی از در مخالفت با آنان در آیند و آنها را مورد ملامت و سرزنش قرار دهند.

ملایان باین دسته که بتدریج رنگ ضد مذهبی بخود میگرفتند لقب «عیارون» که بفارسی «عیاران» تلفظ میشد، دادند و این کلمه بتدریج مرادف یافتیان شد. لیکن همه عیاران و دستجات متعددی از فتیان بدین صورت نبودند و نمونه،

برجسته آنان استقلال طلبان ایرانی بودند که در برابر اقتدار خلفای عباسی قدم‌ها برداشتند. هنگامیکه در بغداد حکومت خلفای عباسی باوج قدرت رسید، عده‌ای از ایرانیان مدت نه سال (۵۲۹-۵۳۸ هـ) ۱۱۳۵-۱۱۴۴ م حکومت تروزیستی تشکیل دادند و دست خود را (عیاران) گذاشتند و تشکیلاتی متحد و متفق بوجود آوردند که بعدها سر مشق احزاب و جمعیت‌های سری اروپائی شد.

تشکیلاتی که عیاران ایرانی در برابر، دربار خلفای عباسی و سایر بلاد ایران بوجود آوردند، بعدها از طرف (ماسونهای حرفه‌ای) و سپس (فراامانی فلسفی و سیاسی) مورد تقلید قرار گرفت. و حتی بجزأت و صراحت میتوان گفت که «اپرونی» که هم‌اکنون فراامانها بکار میبرند و همچنین لباس و آئین ورود و سایر البسه شریکانی ماسنی عیناً شبیه البسه عیاران ایرانی بوده. این‌الایر و سایر نوبسندگان عرب و ایرانی جزئیات کارخانه تشکیلات سری عیاران را ضبط کرده‌اند که بد نیست از قسمتی از آنها اطلاع حاصل کنیم. اولاً - آئین مخصوص ورود باین دسته‌ها عبارت بود از بستن يك پیش بند (خویش یا محزم) بکمرد او طلب و دادن لباس مخصوص بنام «لباس الفتوة» که قسمت عمدتاًش يك سر اویل، یعنی شلوار تشکیل میشد.

پوشیدن شلوار، میرساند که پایه و منشاء فتیان «اجتماعی» از ایرانیان بوده است زیرا که شلوار مختص آن دسته از اقوام آسیائی است که سوار کاری از آداب و سنن آنان بشمار میرفته است؛ و شلوار در ایران افلاً از زمان آغاز فرمانروائی هخامنشیان متداول بود. در صورتیکه اعراب بآن احتیاجی نداشتند و تا امروزه اغلب اعراب پادیه نشین و حومه شهرهای آنان شلوار نمیپوشند.

ثانیاً - فتیان در جلسات عمومی خود از جام قوت موسوم به «کاس الفتوة» آبی رنگ دارای نمك بود می نوشیدند و این رسم اهمیت بسیار داشته است.

ثالثاً - با وجود خشونت‌های که فتیان داشتند، دارای حسن اخلاق زیاد و شرافتمند و ناموس پرستی بسیار بودند که از همه بیشتر شامل راستگویی و احترام از زنان و لواطر و بی

بتقوی در محیط خانوادگی میشد .

اگر درباره زنی از بستگان فتنی بدگفته میشد همسر زن بدون اینکه موضوع را تحقیق کند زن خود را میکشت .

رابعاً - در مورد طرد کسانی که دستورات صادره را اجراء نمیکردند ، فقیان مقررات سختی داشتند . اگر عملی ازین فتنی خواسته میشد و او آنرا انجام نمیداد ، خطایی از طرف اعضاء تحریم میشد . هیچکس حتی با وی آب نمیخورد و او از نظر فقیان از دست رفته شمرده میشد .^۱

خامساً - سوگندی که فتنی بدفتوت یاد میکرد ، با تمام قوی از طرف وی رعایت میشد و برای همه معتبر بود .

سادساً - فقیان از مخالفین سرسخت حکومتهای استبدادی بودند . آنها مثل فراماسونهاى این عصر از آزادی - برابری و طرفداری میکردند و میکوشیدند که اعمال عمال حکومت «اعوان» را که بعقیده آنها ظلم و بی عدالتی بود ، خنثی کنند و حتی آنها را بقتل میرسانیدند .

فتیان خودشان هم دارای همان تشکیلات یعنی عمال (عوانیه) بودند که بوسیله آنها هم بین خود و هم بین مردم نظم و ترتیب ایجاد میکردند .

سابعاً - همانطوریکه در فصول قبل ذکر شد فراماسنهاى کنونی دارای محاکم مخصوص میباشد که در حقیقت تقلیدی از کار فقیان است .

فتیان دارای محاکم مخصوصی بودند که حتی در مواقع نزاع و مشاجره حکم محکمه‌های ممالکتنی را که از طرف علماء تأیید میشد برسمیت نمیشناختند ، بلکه به تشکیلات عدلیه خود رجوع میکردند و این تشکیلات «عمالجه» نامیده میشد .

۱- ابوالفرج عبدالرحمن بن الجوزی، موفی ۵۹۷ در کتاب (نقدالعلم والعملاء) بالحن تحقیر - آمیزی درباره «تحریم» از طرف فقیان بحث کرده مینویسد : «وقتی درباره زن فقیان بدگویی میشد ، فتنی بدون تحقیق همسرش را میکشت - اگر فتنی قتل میکرد او را مجبور میکردند و بزور از او میخواستند که زنش را بکشد . هر کس این کار را انجام نمیداد ، از نظر اعضاء تحریم میشد . این است فتوت در نظر آنها . . .»

ثامناً - فتیان را سرزنش می‌کند که آنها در اعمالشان یکدیگر را یاری می‌کنند
 من باب مثال می‌توان غارت اغنیاء را ذکر کرد. البته باید گفت که آنان و چوچی را که
 این راه تحصیل می‌کردند بین فقرا تقسیم مینمودند. اگرما این عمل یعنی کمک بینه
 را تعمیم بدهیم، باید این نکته را یادآور شد که همه گروه‌های سری دارای چنین خصی
 بوده‌اند. تاریخ همه کشورها نشان می‌دهد که چنین دسته‌هایی در ادوار مختلف بی
 آمده و بوسیله همین خصلت (یعنی نفیسم ثروت و کمک بفقرا و ینوایان) کار و هدف
 را پیش برده‌اند و بابت دست آوردن محبوبیت در بین مردم موفق شده‌اند بر ضد حکم
 وقت بپذیرد بپردازند.

بعضی از مورخین و محققین «غارت اغنیاء» و «تقسیم اموال مسروقه» بین فقر
 بوسیله فتیان با تردید تلقی کرده و این اقدام را نیهت نارواشی از طرف مغرض
 مخالفین دانسته‌اند.

دکتر تیشتر می‌نویسد: «... این مطلب که تا چه اندازه گزارشهای مورخ
 باره شورش عیاران صحت دارد، و همچنین تا چه اندازه فضاوتیکدانها درباره شورش
 میکنند با نظر شخصی توأم و یا بیطرفانه می‌باشد، فعلاً با آثار موجود نمی‌توان
 دریافت...»^۱

بهر حال با مرور زمان، اخوت مذهبی یعنی آئین درویشی در قوت نفوذ
 تشکیلات آنرا به سازمانهای گوناگون تقسیم نمود. همچنین اقطاب و شی
 در اویش نیز عضویت انجمنها و مجامع قنوت را پذیرفتند و علی الظاهر گاه پیش
 را هم به پنده می‌گرفتند.

درباره تشکیلات داخلی و طرز پذیرفتن اغناء

تشکیلات فتیان رسوم فتیان روایات فراوانی وجود دارد.

وعیاران ابن العمار در کتاب «قانون» جزئیات تشکیلات اتخاذ

بدین ترتیب شرح می‌دهد:

اعضاء این دسته‌ها به نسبت سن یعنی پیر «کبیر» و جوان «صغیر» و یا به عبارت دیگر پدر را «اب» و پسر را «ابن» می‌نامیدند و همه در «رفیق» یکدیگر محسوب می‌شدند، البته پیر پیر «جد» نامیده می‌شد.

خاندهائی که در آن «فتیان» اجتماع می‌کردند «بیت» و در جمع «بیوت» نام داشت. چندین «بیت» را بک «حزب» می‌نامیدند و هر یک از این احزاب رهبری داشتند که به «زعیم القوم» موسوم بود.

بدین ترتیب می‌بینیم که فراماسنها کلمه «برادر» را از «رفیق» که «فتیان» آنرا بکار می‌بردند گرفته‌اند. محل اجتماع آنها را «بیت» می‌گفتند که فراماسنها «لژ» می‌گویند. و «استاد اعظم» فراماسونری هم بجای «زعیم القوم» فتیان بکار برده می‌شود. اگر فتیان یک شهر یا یک مملکت تحت نظر خلیفه بودند، خلیفه برای رسیدگی بامور آنان معاونی انتخاب می‌کرد که او را «نقیب» می‌نامیدند. وظیفه «نقیب» در تشکیلات «فتیان» اداره کردن امور اتحاد و اجرای اوامر خلیفه بود و امروز هم فراماسنها بدین شخص «نماینده استاد بزرگ» می‌گویند.

طرز ورود اعضاء جدید و پذیرفتن متقاضی در نزد فتیان نیز شبیه مراسم و تشریفات است که امروزه از طرف فراماسونها اعمال می‌شود.

در دسته‌های «فتوت» نیز مانند سایر انجمنها و مجامع مردان ارزش زیادی برای مراسم و تشریفات پذیرفتن اعضاء جدید قائل شده‌اند. ورود باین دسته‌ها در دو مرحله انجام می‌شد: هرگاه مرد جوانی می‌خواست وارد دسته فتوت شود می‌بایست اول تقاضائی بیکى از اعضاء سابقه دار بدهد.

این شخص مدتی تازه وارد را بعنوان «آزمایش» می‌پذیرفت: عضو سابقه‌دار را «مطلوب» و عضو آزمایشی را «طالب» می‌نامیدند. طالب پس از گذراندن مدت آزمایشی وارد اتحاد فتوت می‌شد و طی مراسم مخصوصی پیش‌بند (شده - قوطه - حزام) می‌بست، وی در این مرحله بک عضو «کمربسته» یا «مشدود» بود که «مرید» نیز نامیده می‌شد.

پس از مدتی که از عضویت او میگذشت، نوبت پوشیدن لباس فتوت میرسید. در این مراسم «لباس الفتوة» را بتن او میگردند و از قدح مخصوص «بیت» شربت «کنز الفتوة» باو مینوشاندند.

پس از انجام این تشریفات، مرید يك عضو كامل و یا بعبارت دیگر «رفیق» محسوب می شد. تشریفات مزبور را ابن العمار «تکمیل» و الخضر تبرتی «تکفیه» می نامند. خطا نخواهد بود اگر ما بدقیال مبداء فتوت بتحقیق درباره انجمنها و اتحادیهها در اواخر عهد عشیق پردازیم و بخصوص شهرهای روم شرقی و دوران فرمانروائی ساسانیان را مورد مطالعه قرار دهیم.

پروفسور لوئی هاسینیون^۱ بحق حدس میزند که این موضوع از تشکیلات متعلقه شهر مدائن^۲ پایتخت ساسانیان آغاز شده است.

در این مورد هاسینیون ضمن سایر نکات باین مطلب اشاره می کند که پس از علی ابن ابی طالب (ع)؛ یکی از فدائیان حضرت رسول موسوم به «مسلمان فارسی» که در ایران متولد شده بود و از اصحاب نزدیک پیامبر اسلام بشمار میرفت، مهمترین شخصیت مورد علاقه فتیان بود، و تمام سلسله روایه باو ختم می شود. این شخص رابطه خاصی بامداین داشت. در همان جا هم مدفون شد و مدفن او که به «مسلمان پاک» مشهور است، هنوز هم یکی زیارتگاه های مورد توجه شیعیان است.

همچنین برای بعضی از عادات و رسوم دسته های فتوت می توان نظایری در قبل یاد آور شد، مثلاً شلوار فتیان که قسمت عمده وجه متمایز آنهاست و بناء «بیت الفتوة» نامیده می شد از ایران است و باز هم می توان شواهدی بیان داشت...

برای نخستین بار فتیان در زمان خلافت الناصر التیموری

فتیان در دربار ۵۷۵ - ۶۲۱ هـ (۱۱۸۰ - ۱۲۲۵ م) ، بدربار راه پیدا کردند
 سلاطین خلیفه ناصر برای پیش بردن مقاصد سیاسی خود و همچنین

مربوط به فتوت از مساعدتهای حکیم دربار خود شیخ شهاب

۱ - Louis massignon - ۱

۲ - مداین یا تیسفون را آلدانها Ktesiphon می نویسند .